

بررسی طنز و شوخ طبعی در اخوانیات

(با نگاهی به طنز و شوخ طبعی در نامه‌های دوستانه - غیر رسمی - «مهدی آذر یزدی»)

رضا بردستانی^۱

چکیده:

اخوانیات - مأخوذ از کلمه‌ی عربی اخوان به معنی برادران - به نامه‌های دوستانه‌ای - به نظم یا نثر - که دو تن به یکدیگر می‌نویسند اطلاق می‌شده است (دانشنامه: ۲۳۹-۲۳۸). طنز و شوخ طبعی بیشتر در حوزه‌های رسمی ادبیات نظیر نظم و نثر مورد توجه پژوهشگران بوده است. صرف نظر از تحول و تطوّر معنایی طنز و شوخ طبعی، کمتر به ارتباط آن با اخوانیات در یک تحقیق و بررسی مستقل پرداخته شده است. نویسندگان، ادبا و رجال سیاسی بی شماری در طی زمان، دست به نامه نگاری‌هایی زده اند که در خلال آن می‌توان برداشت‌های بسیاری از تاریخ و اجتماعیات تا ادبیات و عادات و احوال گذشتگان کرد اما از آن جایی که نویسنده هیچ گاه نمی‌اندیشیده است که نامه‌هایی خصوصی، دوستانه و غیر رسمی هم ممکن است روزی در قالب کتابی مستقل چاپ و منتشر شود آزادانه تر از هر زمان دیگر، گوشه‌های از حالات درونی خود را در قالب طنز و شوخ طبعی به نمایش گذارده است. همین آزادی خیال و راحتی اندیشه او را از رسمی نگاری، پنهان نویسی و مراعات حال و محل به دور داشته است و لحظات نابی را در آفرینش‌های ادبی غیر رسمی پدید آورده است. در این مقاله به بازخوانی نامه‌هایی از ادبا، نویسندگان، رجال اجتماعی و سیاسی و کسانی با بالاترین مدارج حکومتی از دریچه‌ی طنز و شوخ طبعی با نگاهی عمیق تر به بخش‌هایی از نامه‌های دوستانه‌ی مهدی آذر یزدی خواهیم پرداخت.

واژگان کلیدی: طنز و شوخ طبعی، اخوانیات، مهدی آذر یزدی

مقدمه:

نه شوخ طبعی و بزله گوئی بُن مایه‌ی خوبی برای طنز نویسی است، نه جدی و عبوس بودن مانعی برای ورود به جرگه‌ی طنز نگاران؛ این دو از درون نگارنده و از ضمیر ناخودآگاه او برانگیخته می‌شود و بر همین اساس، قضاوت و نقد ظاهر بر مقوله‌های درونی، قطعاً نتیجه‌ای نابخردانه در بر خواهد داشت. مدح و ثناء، ذمّ و هیجاء و طنز و مزاح و شوخ طبعی دلایلی روانی و ریشه‌هایی اجتماعی دارند. بررسی علمی و موشکافانه‌ی علل وجودی طنز و رای دیدن و خواندن و شنیدن است که در نهایت به خنده و خوشآمدن آنی منتهی می‌شود اگر چه ارسطو می‌گوید: «از میان جانداران، تنها انسان قادر به خنده است.» و برگسون (فیلسوف فرانسوی (۱۹۴۱-۱۸۵۹)) در اتمام سخن ارسطو، بیان می‌دارد: «هر چیز خنده انگیز هم، تنها در قلمرو وجود و تصرف آدمی، خنده انگیز شده است، وگرنه یک منظره هر چه زیبا و با معنا، یا هر چه نا زیبا و بی معنا باشد، خندیدنی نیست. حتی اگر شما به یک جانور و یا کلاه بخرند، به خاطر حالتی است که در او در ارتباط با انسان کشف کرده اید.» (موسوی گرماردی، ۱۳۸۰: ۹)

در این مقاله ابتدا به بررسی طنز و شیوه‌های طنزآزایی می‌پردازیم و در ادامه به نگارش‌های دوستانه و غیر رسمی (نامه‌های دوستانه). با پذیرش اهمیت اخوانیات در تاریخ علمی = ادبی و چه بسا تاریخی = فرهنگی ما که جایگاه در خوری را به خود اختصاص داده است، بررسی رگه‌هایی از طنز و شوخ طبعی در نامه نگاری‌های رجال ادبی، بزرگان سیاست، اجتماع و تاریخ که حاوی دقیق ترین حقایق علمی، ادبی، تاریخی و اجتماعی است ما را به برخی از دقیق پنهان مانده در لا به لای سطور این نوع نگاه‌ها که در قالب سؤال و جواب، اظهار نظر، درخواست، نکته و تذکر بر جای مانده است؛ راهنمایی خواهد کرد. نامه‌ها و مکاتبات ارزشمند بر جای مانده آن هنگام که گرد هم آورده شد، به سندی ارزشمند و مرجعی قابل ذکر نه تنها از منظر تاریخی که از جنبه‌های ادبی نیز تبدیل شد که خود نشان از اهمیت موضوع، و رای تصور ما دارد.

در اهمیت نامه‌های آدم‌هایی با هویت فرهنگی، هنری، ادبی و سیاسی باید توجه داشت: «یکی از منابع ارزشمند در تدوین تاریخ سیاسی، اجتماعی و علمی هر دوره، مکتوبات، مراسلات، منشآت و نامه‌هایی است که میان رجال

علم، ادب و سیاست مبادله می‌شده است...» (میرانصاری، ۱۳۷۹: ۱۳۷). در این میان برخی از بزرگان، نامه‌هایشان برگ‌هایی از تاریخ را پی ریخته است: «تنوع، کثرت و گوناگونی ابعاد نامه‌های بهار به حدی است که زمینه‌های بسیاری مانند؛ خانوادگی، سیاسی، اداری، ادبی، اخوانیات، و... او را شامل می‌شود... بسیاری از ناگفته‌های تاریخ سیاسی معاصر را می‌توان در نامه‌های سیاسی او جستجو کرد» (همانجا).

در همین چند سطر شاهد مثال؛ دو نکته خودنمایی می‌کند؛ یکی نقش و اهمیت این گونه آثار بر تاریخ ادبی، اجتماعی و سیاسی معاصر و حتی بعد از زمان حال، دیگر بروز و ظهور برخی ناگفته‌ها که شاید نگارنده‌ی هر اثری خود را ملزم می‌کرده است تنها لا به لای نامه‌هایی که از آن رایحه‌ی ارادت، نزدیکی و دوستی به مشام می‌رسیده است برخی از نهفته‌های اعتقادی خود را هنرمندانه و در لفافه‌ای از طنز و شوخ طبعی به بیاض بسپارد به این امید و منظور که روزی دچار دیدن و توجه قرار گیرد که به طنز قوی همین گونه بوده است. با مشاهده‌ی واژه‌ی اخوانیات که خود نوعی از دلنشین‌ترین انواع این نگارش‌ها است به این نکته می‌رسیم که طرفین نگارش دیگری را از حیث نزدیکی فکری و اعتقادی، برادر می‌دانسته است و صد البته؛ «برادر دوست به»

پیش از تعریف لغوی واژه‌ی طنز و بررسی پیشینه و انواع آن؛ ارتباط انسان و طنز و حاصل این ارتباط که ظاهراً خندیدن است و باطنا احساساتی متناقض که درد و رنج هم می‌تواند باشد به ما این نکته را گوشزد می‌کند که، تمام انواع طنز به لذت مثبت منتهی نمی‌شود و طنز تلخ، طعنه و کنایه، هجو و هزل از همین جا مسیر و شیوه‌ی خود را متمایز می‌کنند. برای عدم گرفتار آمدن در ورطه‌ی خبط و اختلاط معنایی، بهتر آن است که سعی و مکاشفه را به کمک فراخوانیم؛ «...گاهی که حق و باطل، چهره به چهره در می‌آیند، طنز دلنشینی پدید می‌آید و اگر باطل از آن‌ها باشد که سال‌ها در پرده پنهانند، این طنز واقعا مضحک است. فیلسوف دانمارکی سورن کی یرکه گوردِر کتاب **Either/or** در این باب اشاره‌ای دارد: «تا جوان بودم، از خنده غافل بودم، بعدها که چشمانم بازتر شد و حقیقت را دیدم... به خنده افتادم... و هنوز همچنان می‌خندم.» (موسوی گرمارودی، ۱۳۸۰: ۱۰) در همین حال موسوی گرمارودی با نقل این نظریه که؛ روانشناسان بر آنند که افراد هوشیارتر دیرتر به خنده می‌افتند (به هر چیزی نمی‌خندند)، یا به تعبیر دیگر، سوژه‌های خنده انگیز برای هوشیاران محدود تر از دیگرانند، بر آن صحه می‌گذارد که برآیند طنز همسان و فراگیر نیست. (همانجا)

عشق آموخت مرا، شکل دگر خندیدن
کار خامان بود از فتح و ظفر خندیدن...
(مولوی)

گرچه من خود ز عدم دلخوش و خندان زادم
به صدف مانم، خندم چو مرا در شکند

طنز / شوخ طبعی: www.anjomanfarsi.ir

تعاریف گوناگونی از طنز ارائه شده است. تعاریفی که از دو زاویه‌ی دید تحلیل و تبیین شده است. این دو زاویه در ابتدا به دو منظر کلاسیک و مدرن و در ادامه به لغوی و کاربردی تقسیم بندی شده‌اند. در تعریف طنز گاه مشاهده می‌شود به ازای ارائه‌ی تعریف لغوی و کاربردی؛ بازتاب و نتیجه‌ای که انتظار می‌رفته است، جایگزین تعریف و تحلیل این واژه شده است.

«طنز؛ عالی‌ترین ساحت اندیشه در نقادی سیاسی - اجتماعی است. طنز انتقام انسان از بی‌عدالتی تحمیلی، چه در ساحت سیاسی و چه در فضای اجتماعی است. قید و بندهای اجتماعی و سیاسی، در حد افراط یا تفریط، اختناق می‌آفریند و در جو اختناق طنز پدید می‌آید. طنز نویسنده نظم و عدالت را به همگان یادآوری می‌کند. معایب و نقایص را روی دایره می‌ریزد تا راه حلی بیابد. گاهی حقایق را وارونه جلوه می‌دهد و در بیان خود رندانه و زیرکانه عمل می‌کند. در بی‌سامانی، سامان زدگی را به طعن می‌گیرد و درشت‌نمایی می‌کند و گزافه می‌بافد تا بی‌خبران را بیدار سازد و خردمندان را برانگیزد تا دست به اصلاح بزنند. در شرایط وارونگی است که انسان دل‌عقه می‌گیرد و رشته‌ی سلامت می‌گسلد و در پی درمان می‌افتد و این نهایت مقصود طنز نویسنده است» (آژند: ۲۷۵)

به تبع همین برداشت از معنای طنز؛ طنز پرداز و هدف طنز نیز تحت تأثیر قرار می‌گیرد و بر اساس تعریف ارائه شده؛ «طنز پرداز [کسی است که] با شاخک تیز و آماده و حساسیتی بیشتر پیام اجتماعی و سیاسی را دریافت می‌کند و آن را با عشوه و دلبری کلمات نیشدار شکل می‌دهد و سرشار از بار ارزشی می‌کند، و به مخاطب می‌رساند و مخاطب را می‌خنداند و به فکر فرو می‌برد و می‌گریاند. ارج معنوی طنز از همین کنش پدید می‌آید و به تہذیب اخلاقی و اجتماعی ختم می‌شود (همان: ۲۷۶). قضاوتی پیرامون این تعاریف نخواهیم داشت تنها سعی داریم با بیان این گونه اختلاف‌های موجود در برداشت‌ها، به عمق طنز و معانی گوناگون آن پی ببریم هر چند ما نیز اعتقاد داریم؛ «هدف طنز: هم کناری واقعیت و آرمان است و نزدیک کردن واقعیت به مرزهای آرمان. دنیای واقعی، دنیای فرودین و کم وزن است. چنین دنیایی، تحمل درد را آسان تر می‌کند، ولی دردی را دوا نمی‌کند.» (همان: ۲۷۷)

انبوهی از تضاد و دگرگونی در تعریف لغوی و کاربردی طنز در فرهنگ‌ها، منابع نقد ادبی و تحلیل‌ها دیده می‌شود. بر این ناهمگونی باید ملازمت هجو، هزل، شوخی و شوخ طبعی را افزود زیرا عده‌ای بر این عقیده اند که؛ «کنایه، لطیفه، طعنه، هزل، فکاهه، هجو، متلک و ایهام همگی زیر مجموعه‌ی طنز هستند» (رستگارفاسی، ۲۵۰: ۱۳۷۲-۲۴۹). هجو را زیر مجموعه‌ی طنز دانستن به معنای یکسان بودن کاربرد و مصادیق نیست زیرا؛ «طنز با هجو فرق دارد. مهم ترین فرق این دو در کارکرد آن‌ها است. طنز مضمونی اجتماعی و سیاسی و کلا جمعی را هدف می‌گیرد، ولی اهانت کلامی و ستیز لفظی و اهداف شخصی و فردی در هجو موج می‌زند. طنز لطیف تر و ظریف تر و کنایه تر است و باریک بینی هشیارانه دارد، اما هجو خشن تر و برخوردنده تر و زنده تر است. طنز پرداز مهربان است و هجاگو خشن و دل آزار و بدگو. طنز سرشار از اندیشه است ولی هجو، زُخت و سنگین و سخت. طنز کمال طلب و آرمان خواه است، هجو فرومایه و کم مایه. طنز پرداز قید تعهد اجتماعی را بر گردن دارد و هجاگو قید انتقام شخصی» (آژند: ۲۷۸-۲۷۷)

توجه به معانی ارائه شده در فرهنگ‌ها و نیز شاهد مثال‌های آن، گواهی است بر تحول واژه‌ی طنز از بعد معنایی و کاربردی. در مقایسه‌ی شتابزده بین دو معنی ارائه شده در یک فرهنگ لغت هم می‌توان این ناهمگونی را لمس کرد. طنز، شیوه‌ی بیان ادبی، اعم از شعر و نثر، که در آن عیب‌های فردی و اجتماعی مورد تمسخر قرار می‌گیرد و هدف آن اصلاح رفتارهای بشری است/سخن طعنه آمیز/سخن تمسخر آمیز (انوری، ۴۹۰۵: ۱۳۸۱) سخریه و استهزاء کردن و استهزاء دعا (داعی الاسلام، ۱۳۶۴: ۳: ۶۴۶) افسوس کردن، مسخره کردن/طعنه زدن، سرزنش کردن/مسخره، طعنه، سرزنش (مین) فسوس کردن، فسوس داشتن، افسوس داشتن، افسوس کردن، طعنه، سخریه: آنچه دیده و شنیده از احوال نوخاستگان و حرکات ایشان و سخنان با **طنز** می‌گفتند باز راند (بیهقی به نقل از دهخدا) بزرگان طنز فرانسند (بیهقی به نقل از دهخدا)

زبون تر از مه سی روزهام مهی سی روز مرا به طنز چو خورشید خواند آن جوزا

(خاقانی)

سال‌ها جستم ندیدم زو نشان / جز **طنز** و تسخر این سرخوشان
(مولوی)

قهقهه زد آن جهود سنگدل / از سر افسوس و طنز و غش و غل
(مولوی)

عقلم به طنز گفتم که انظر الی الابل / کاندر ابل عجایب صنع خدا بسی است
(سلمان ساوجی): (دهخدا: لغتنامه)

لا به لای یادداشت‌های قزوینی به این سطر کوتاه بر می‌خوریم؛ «طنز: درست [ironie آلمانی] است (معجم الادباء: ۵: ۱۶۳)» (افشار، ۱۳۸۸: ۵-۶: ۲۹۲) این همان جایگاهی در فرهنگنامه نویسی است که برای همیشه در فرهنگ و ادبیات فارسی مغفول مانده است و انگار قرار نیست در تألیف فرهنگنامه‌های لغوی هیچگونه تغییر و بازبینی صورت پذیرد. توجه به ریشه‌ی کلمه، بررسی تغییرات و تحولات احتمالی و نگرش تاریخی=زبان شناسی به لغت هیچگاه به صورتی

علمی و جدی مورد توجه فرهنگنامه نویسان ما نبوده است. ایتمولوژی/ Etymology لغت و بررسی تخصصی یک واژه در حوزه‌ای خاص = ترمینولوژی / Terminology = دو دانش حوزه‌ی لغتنامه نویسی است که اگر به صورتی خاص مورد توجه فرهنگنامه نویسان قرار می‌گرفت آن گاه در حوزه‌ی تعریف لغت و تبیین کارکردهای واژه‌هایی از این دست به جای پرداختن به معنی در متن به تاریخچه و کارکردهای مختلف آن می‌پرداختیم. جایگاه معنایی واژه در متن در ترجمه بسیار مورد توجه و اهمیت است اما تعریف مستقل یک عبارت بر اساس متن به کار گیرنده‌ی آن واژه یا اصطلاح (مصادیق و شاهد مثال) موجب می‌شود فاصله‌ای عمیق ما بین واژه و کاربرد ایجاد شود. به عنوان شاهد سخن در برخی تعاریف ارائه شده؛ اساساً به ریشه و تاریخچه‌ی واژه‌ی طنز کوچکترین توجهی نشده است. عدم توجهی که به بطلان معنی و برداشت مورد نظر منتهی خواهد شد. اشاره به یادداشت کوتاه علامه قزوینی از آن جهت بود که نامبرده با دست یافتن به ریشه‌ی اصلی واژه، در نظر داشته است اختلاف برداشت را در متون ادبی فارسی و خاستگاه آن لغت گوشزد کند. «Ironie: طنز، ریشخند: Ironie در قرن چهاردهم از واژه لاتینی Ironia وارد زبان فرانسه شد. واژه اخیر، خود برگرفته از یونانی eironeia (به معنای: عمل سؤال کردن در حالی که خود را به جهالت و نادانی می‌زنیم؛ روشی که سقراط به کار می‌برد و به این ترتیب مخاطبان را مجاب می‌کرد تا به جهالت خود پی ببرند یا به عبارتی دیگر نادان نمایی سقراط) است». (کهنمویی، ۴۳۰: ۱۳۸۱)

فرهنگ‌ها بیشتر طنز را با تکیه بر کاربردهای آن در ادبیات کلاسیک معنا کرده اند و کمتر به ریشه و تاریخچه‌ی این واژه پرداخته اند. این در حالی است که فرهنگ‌های توصیفی و کتاب‌های تألیفی در حوزه‌ی نقد ادبی بیشتر به ریشه و تاریخچه بدون التفات به کاربردهای کلاسیک نظر داشته اند.

«[طنز] صنعتی در اندیشه و پندار است که بر اساس آن خلاف آن چیزی را که می‌خواهیم، می‌گوییم. طنز تنها در تنافر و ناموزونی میان آنچه گفته می‌شود و موقعیتی که مورد نظر است، ابراز می‌گردد و گفتار و کلمات با آن موقعیت منطبق و سازگار نیست. برای این که طنز احساس و درک شود، باید قواعد شخصی را که طنز را به کار می‌برد بشناسیم، طنز، که اغلب حالتی کمیک و خنده دار به وجود می‌آورد هدفی منتقدانه دارد و طنز نویسان بزرگ همانند لبرویر یا ولتر، نقایص انسان یا جامعه را مورد انتقاد و تمسخر قرار داده اند. طنز سلاحی است تصنعی در برهان آوری به ویژه در جدال قلمی است، که گاهی نیز جدال قلمی از طریق گفته‌های نامعقول و نامربوط به برهان آوری وابسته می‌گردد.» (همانجا)

بر اساس رویکرد فرهنگ نامه‌ها، عبارت‌هایی که جزیی از آن با طنز در ارتباط است نیز معنایی از آن برداشت می‌شود که تمامی شاهد مثال‌ها تنها از ادبیات کلاسیک استخراج شده است برای نمونه طنزگنان در فرهنگنامه‌ی شعری: افسوس و استهزا گنان، و نیز ناز و کرشمه گنان (عقیقی: ۲: ۱۷۳۸) معنا شده است:

طنز گنان روبهی آمد ز دور گفت صبوری مکنای ناصبور

(نظامی/مخزن الاسرار)

همچو خورشید که با سایه درآید به طرب

عربی وار جوابم دهد آن ماه عرب

گه گه‌اید بر من طنز گنان آن رعنا

هرچه پرسمش زرعنایی و بر ساختگی

این دو گانگی و تفاوت (از استهزا تا ناز و کرشمه) نشان می‌دهد تلقی شخصی از طنز با کاربرد طنز در انواع ادبی فاصله‌ی بسیاری دارد تا جایی که برخی در تحلیل محتوایی طنز این دو گانگی را پذیرفته اند: «طنز: فن یا لحنی است در بیان که ویژگی اصلی آن وجود دوگانگی است که در آن، آنچه در یک سطح گفته یا دیده یا به نحوی دیگری ادراک می‌شود، در سطح دیگر با آنچه انتظار می‌رود ناهمخوانی دارد، یا سوء تعبیر می‌شود یا به کلی در تضاد قرار می‌گیرد. لغت نویسان معنی واژه طنز را افسوس کردن، مسخره کردن، طعنه زدن و سرزنش کردن نوشته اند و طنز را معادل مسخره، طعنه و سرزنش گرفته اند. پرکاربردترین معنی واژه‌ی طنز در زبان فارسی: طعنه زدن، خرده گیری، مسخره کردن و انتقاد کردن است. به طور کلی طنز یکی از شیوه‌های بیانی است که از دیرباز هجو و

هجا، هزل و فکاهه، مطایبه و... در میان مردم رواج داشته و بخشی از آثار فرهنگی و ادبی را به خود اختصاص داده است. هجویات، هزلیات و بسیاری از لطیفه‌های شیرین زبان فارسی، ویژگی‌های طنز و انتقادی دارد و به آسانی می‌توان از لا به لای آن‌ها به تصویرهای درستی از عادت‌ها و ارزش‌های حیات اجتماعی روزگار شاعران، طنزنویسان و مردم اعصار گذشته‌ی ایرانی دست یافت. می‌توان گفت طنز هجومی است از روی غرض اجتماعی، فکاهه، هزلی است دارای جنبه‌های عمومی. به طوری که از این تعریف‌ها بر می‌آید، در هجو و طنز، نیشی وجود دارد و در هزل و فکاهه، نوشی به عبارت دیگر، خنده‌ی هزل و فکاهه نوش‌خند است و خنده‌ی هجو و طنز نیش‌خند» (کهنمویی: ۳۳۸-۳۳۷)

در دو کتاب تاریخ طنز و مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی، با دو برداشت و قضاوت متفاوت مواجه می‌شویم. یکی معتقد است؛ «شاید به استثنای آثار حماسی و عرفانی، هیچ پهنه‌ای از ادب و فرهنگ مذکور را نمی‌توان یافت که نویسندگان و سراینده‌گان آن‌ها از طنز، شوخ‌طبعی و مزاح استفاده نکرده باشند.» (حلبی، ۱۳۶۵: پیشگفتار) و دیگری با بررسی تاریخ طنز بدون توجه به واژه؛ کاربرد طنز را بهای بیشتری می‌دهد و مدعی است: «استعمال کلمه‌ی طنز برای انتقادی که به صورت خنده آور و مضحک بیان شود در فارسی معاصر سابقه‌ی زیاد طولانی ندارد. هرچند که طنز در تاریخ بیهقی و دیگر آثار قدیم فارسی به کار رفته است، ولی استعمال وسیعی به معنی فعلی کلمه یا بهتر بگوییم به معنی satire اروپایی نداشته است... سابقاً در فارسی هجو بکار برده می‌شد که بیش‌تر جنبه‌ی انتقاد مستقیم و شخصی دارد و جنبه‌ی غیر مستقیم و طنز آمیز بودن ساتیر را دارا نیست و اغلب آموزنده و اجتماعی هم نیست» (جوادی ۱۳۸۴: ۱۱) ترجیح بررسی کاربرد باعث می‌شود طنز زیر سایه‌ی هجو پنهان بماند. نویسنده به خوبی می‌داند طنز با معانی فرهنگنامه‌ای و با برداشتی که از به اصطلاح ساتیر اروپایی دارد متفاوت است اما زاویه‌ی دید نویسنده به گونه‌ای است که بر خنده آور، انتقادی و مضحک بودن کلام توجه بیشتری دارد. بر همین اساس و در تبیین تاریخ طنز، به نقش شعر نو، نمایش نامه و رمان اشاره می‌کند. البته نمایش نامه پیشینه‌ای بسیار کهن در عرصه‌ی طنز و تراژدی دارد که در جای خود باید به آن پرداخت. «در دوره‌های اخیر با پیدایش شعر نو، و توسعه‌ی رمان و نمایش نامه، طنز نویسی وارد مرحله‌ی جدیدی شد» (همان: ۵۹) حتی در بیان روش‌هایی که طنز نویسان برای ارائه‌ی طنز به کار می‌گیرند همچنان بر تعریفی که از ساتیر اروپایی بر می‌آید این اعتقاد را که: «شیوه‌ی عمده‌ی طنز نویسی یعنی همان کوچک کردن بیشتر مد نظر است. [و] دو عنصر مهم در این جا ایجاز و بذله‌گویی توأم با انتقاد است» (همان: ۶۵) بیان می‌کند و نشان می‌دهد مطالب طرح شده برداشت‌هایی از معانی یک واژه‌ی اروپایی است و نه تاریخچه‌ی طنز. در تحلیل اهداف طنز و گونه‌هایی از طنز معاصر همان دیدگاه همچنان پا بر جا است و هدف طنز را چیزی می‌داند که «دانیل دوفور رمان نویس قرن هیجدهم انگلیسی می‌گوید: هدف طنز اصلاح است. این گفته اگر واقعیت هم نداشته باشد، دست کم اغلب طنزنویسان ادعا می‌کنند که چنین قصدی دارند» (همان: ۹۳)

در کتب نزدیک به سبک شناسی که دوره‌های ادبی و انواع ادبی را بررسی نموده است همیشه نگاه به طنز نگاهی سطحی، یک سویه نگر و کاملاً سلیقه‌ای بوده است اما اشتراکات بسیاری در همین تعاریف وجود دارد که می‌توان از آن برای رسیدن به یک تعریف نزدیک به جامع بهره برد. «طنز سخنی است اعتراض آمیز و لطیف و نیش‌خند انگیز که قصدش انتقاد و اصلاح جامعه است در حالی که هزل خشن و تند و فحش آلود است و خنده آور، ولی معمولاً هدف اجتماعی و انتقادی ندارد و گاهی ناشی از طمع کسب مال و مقام است که در این صورت آن را هجو می‌گویند (رستگار ۲۴۶: ۱۳۷۲) اعتراض آمیز بودن، لطیف و نیش‌خند انگیز با هدف انتقاد و اصلاح جامعه مبنای تعریف طنز است و نیز نقطه‌ی افتراق آن با هجو اما باید در هر صورت پذیرفت که: «مبنای طنز بر شوخی و خنده است اما این، خنده شوخی و شادمانی نیست، خنده‌ای است تلخ و جدی و دردناک و همراه با سرزنش و سرکوفت و کمابیش زننده و نیشدار (همانجا) اما اینکه صریحاً هجو را از شمول این کارکردها خارج کنیم چندان درست نمی‌نماید زیرا هجوایی که کمتر جنبه‌ی شخصی داشته است به صورتی شفاف همین موارد را دنبال می‌کرده است

و هدفی جز مقابله با مجموعه‌ای از ناهنجاری‌های شخصی و اجتماعی نداشته است حتی اگر آن را دیالوگی کاملاً دو نفره و خاص تلقی کنیم. از آن جایی که می‌دانیم «طنز نویسی بالاترین درجه نقد ادبی است و طنز نویس به شرط آن که حوادث و چهره‌ها را دگرگون نکند، از فانتزی رئالیستی و از اصول دیگر هنر بدیعی استفاده می‌کند و این حوادث و چهره‌ها را برجسته تر و نمایان تر از آن چه هست، جلوه می‌دهد (همان: ۲۴۷)، باید بپذیریم هجو نیز کمابیش کاربردی نزدیک به همین تعریف را البته با رویکردی شخصی و فردی ارائه می‌داده است زیرا «طنز برساخته از سه اصل است: وضعیتی فرا واقعی/وضعیتی واقعی/موقعیت اجتماعی (همان: ۲۴۸)

محبوب اما طنز را از هجو و هزل جدا می‌کند زیرا اعتقاد دارد هجو و هزل برگرفته از ادبیات عرب است و گمان نمی‌رود در ایران پیش از اسلام شاعری از شعر به منزله‌ی سلاحی برای آزردن و نکوهیدن دشمنان خود، یا کسانی که بدو بد کرده‌اند، استفاده کرده باشد. در شعر دوران صفاری نیز به ابیات هجو آمیز بر نمی‌خوریم و ظاهراً هجا گفتن از دوران سامانی در شعر فارسی آغاز شده و بدبختانه تاکنون همچنان پایدار مانده و روی در ترقی داشته است! (محبوب: بی تا: ۸۴) در میان شعرای عصر سلجوقی مسعود سعد سلمان بیش تر از هجو به طنز و مطایبه تمایل دارد... اما هجو نیز - چنان که پیش تر یاد شد - در قرن ششم به دست سوزنی سمرقندی و انوری ابیوردی به آخرین حد ترقی خویش رسید (همان: ۶۳۶)

با توجهی اندک متوجه می‌شویم در تحلیل‌های بسامدی و تاریخ نگارانه، تعریف واژه جای خود را به برخی ترین‌ها و نخستین‌ها می‌دهد تا جایی که خواننده میان طنز، طنز نویس و طنزنویسی بی هدف دنبال اصل واژه از خلال حاشیه‌ها می‌گردد اما این واقعیتی است که تا زمان مشروطیت طنز، هجو و هزل در نظم بیش از نثر خودنمایی می‌کرده است. چنانکه باید پذیرفت در تمام دوران‌ها «طنز نویسی از نثر کمتر استفاده کرد. معهداً با آغاز مشروطیت و پیدایش روزنامه نگاری، در نثر فارسی نیز مرحله‌ی نسبتاً جالب توجهی به وجود آمد و طغیان افکار آزادخواهانه و شور آزادی و احساسات میهن پرستی گذشته از اشعار سیاسی و وطنی در یک رشته مقالات و پاورقی‌های کوتاه فکاهی و شوخی آمیز انعکاس یافت (آرین پور: ۱۳۷۲: ۳۹)

برای نخستین بار و در بررسی تاریخچه و سیر تحولات طنز به رساله و شب نامه بر می‌خوریم؛ «گذشته از روزنامه‌های این دوره [مشروطیت]، تعدادی رساله و شب نامه نیز انتشار یافتند که همگی انتقادی و بعضی طنز آمیز بودند (تاریخ طنز: ۱۷۴). در تمامی بررسی‌ها، نظم و نثر و آثار طنزآمیز ارائه شده در این دو نوع ادبی بیشترین توجه را به خود معطوف دارد و نگاهی به دیگر گونه‌های طنزگویی و طنز نویسی نشده است. شاید یکی از مهم ترین دلایل بررسی طنز در نامه‌های دوستانه در این مقاله، عدم توجه به این گونه‌ی ادبی بوده است.

در ادامه و آنگاه که متن نامه‌های بزرگانی از سیاست، دین، ادبیات، تاریخ و حکومت داری رسیدیم خود به خود متوجه می‌شویم این پنهان ماندگی چندین دلیل از جمله؛ عدم انتشار نامه‌های خصوصی، نبود میل شخصی و در دسترس نبودن آن‌ها دارد و همین امر باعث شده است حتی کسانی که تاریخچه‌ی طنز و طنز نویسی را بررسی و تدیون کرده اند از این گونه‌ی رایج در دو سه قرن اخیر غافل بمانند.

تضاد و دوگانگی مبنایی تنها در تعاریف رُخ نمی‌نماید بلکه در پذیرش و عدم پذیرش نیز به خوبی هویدا است. «گرچه طنز، شوخ طبعی، مُزاح و هزل عموماً در میان مردم دنیا و از آن جمله در میان مردم کشورهای اسلامی رایج است و ادبیات آنان نیز پر از این نوع سخن پردازی است، با این همه، در ایران عقیده‌ی نیرومندی در مخالفت با این نوع ویژه از ادبیات و فرهنگ وجود دارد تا بدانجا که برخی دانسته یا نادانسته آن را مخالف دین و اخلاق وضعی و مرسوم قلمداد می‌کنند» (حلبی، مقدمه: ۹)

این مخالفت و عدم پذیرش تنها دلیل اعتقادی و دینی نداشته است بلکه آن بُعد از طنز که ریشخند و استهزاء را بیش از هر چیز مد نظر دارد بر پایه‌ی آموزه‌های اخلاقی چندان مورد علاقه و توجه مردم ایران بوده است و اگر نه؛ «تنها عده‌ی بسیار محدودی از آثار ادبی ما را می‌توان یافت که در آن‌ها نمونه‌هایی از نثر و نظم شوخ طبعانه، هزل

انگیز و طنزگونه چیزی یاد نشده باشد (همانجا) این یک واقعیت است که، «مردم اگر شوخ طبعی نکنند گویی در زندان اند (همان، مقدمه: ۱۰)، سخنی برگرفته از «الناس فی سجن مالم یتمازحوا (محاضرات الادباء، راغب اصفهانی، ج ۱ ص: ۲۸۲) البته باید این مهم را نیز در نظر داشت که؛ «همچنانکه مدح و ستایش یکی از سنگین ترین و بی رونق ترین انواع هنر ادبی است، طنز و هجو از نمونه‌های بسیار خواندنی آن‌ها است (همان، مقدمه: ۱۲) [البته] باید دانست که در زبان فارسی و تازی واژه‌های بسیاری هست که مردم آن‌ها را به کار می‌برند ولی تعریف و حد منطقی آن‌ها برای بسیاری از مردم شناخته نیست (همان: ۱۴) در کتاب مقدمه‌ای بر طنز و شوخ طبعی بیش از دویست کلمه مرتبط با طنز و شوخ طبعی با معانی و نمونه‌هایی از کاربرد آن‌ها فهرست شده است (همان: ۱۸۰-۱۰۰) که بسیاری از آن لغات و تعبیرات بار معنایی منفی و هنجار شکنانه دارند و شاید مخالفت‌ها به همین برداشت‌های هنجارگیز نیز مربوط می‌شده است: واژه‌هایی نظیر:

ابتدال: در باختن و نگاه داشتن چیزی از اصداد و مجازاً به معنی بی اعتباری/سرودن سخنان بی مایه و ترک رعایت و احترام

اختلاط: تباه شدن و آمیختن / پریشانی ذهن و فساد عقل و ناساز گویی

آردک پرانی: ظرافت و مسخرگی کردن

استخفاف: سبک شمردن، خوار داشتن و سبک گردانیدن/ استهزاء

استطراف: خوش گشتن و شگفتی داشتن به چیزی؛ طرفه شمردن

استظراف: شگفت آمدن، غریب شمردن

استهجان: عیب کردن، زشت شمردن

استهزاء: خندستانی کردن، فسوس داشتن

أشتلم کردن: غلبه و تندروی کردن، درشت گفتن

انبساط: ترک حشمت و گستاخی، خوش طبعی

بددهانی: فحش و ناسزا

بدزبانی: دشنام، فحش

بدگویی: دشنام دادن

بذاء، بذاءت: بدزبانی، بیشرمی

بذاء: به هم دیگر دشنام دادن

بذله بازی: شوخی، لاغیبذله پردازی: لطیفه گویی، هزل گویی

بذله گویی: شوخ طبعی، مسخرگی

بطالت: یاوه گویی

بی ادبی: بی دانشی، بی تربیتی

پیشینه ی طنز:

بدون تردید طنز و مطایبه پیشینه‌ای طولانی در فرهنگ اقوام و ملل‌های مختلف دارد، به گونه‌ای که تعیین منشأ چنین هنرهایی امکان پذیر نیست. از زمانی که انسان پا به عرصه‌ی هستی گذاشت، از آن جا که یکی از عواطف اصلی درون او خوش باشی و شادمانگی بود با هر بهانه‌ای می‌خواست خود را شادمان سازد. یکی از این ابزارهای شاد زیستن، خندیدن و خنداندن دیگران بوده است، لذا به مرور فنونی به این منظور به وجود آمد که تحت عناوین طنز، فکاهه، مطایبه، لطیفه، کمدی شناخته می‌شوند. لازم به ذکر است قدما مایه‌ی اصلی طنز- به عنوان سخن گرای- را «طعن» و «تهکم» دانسته اند: یعنی، طنز پرداز در عین حال که با لحنی خاص، کسی یا چیزی را می‌ستاید، او را پوشیده، تحقیر و لعن می‌کند و به گونه‌ای دربار‌ه‌ی او به ذم شبیه به مدح می‌پردازد، مانند این شعر حافظ:

ناصرحکم گفت که «جز غم عشق چه هنر دارد عشق؟» گفتم ای خواجه عاقل، هنری بهتر از این

در این بیت با نوعی استعاره‌ی ناسازگار درونی متن که از نوعی «تهکم» حاصل شده است، روبه‌رو هستیم و واژه‌ی عاقل بر خلاف مفهومش در معنای نادان به کار رفته و طنزی در سایه‌ی آرایه‌ی استعاره، بالندگی پیدا کرده، ماندگار شده و به عنوان یک گونه‌ی زبانی در قالب شعری موزون، پرورش یافته و نیرومند و پراز و پر توان شده است.

اسنادی از اوایل اسلام در دست است که وجود طنز را در محاورات و مکاتبات مسلم می‌دارد. البته به احتمال بسیار قوی این مسأله‌ی ذوقی در ادبیات پیش از اسلام نیز معمول بوده است. از نخستین مجموعه‌های طنز آمیز کتابی است که احمد موصلی در سده‌ی پنجم نوشته است. طنز نویسی در سده‌های بعد، به صورت فن درآمد و ظاهراً اولین کتاب مستقلی که در باب طنز و شوخی نوشته شده، از جانب عبید زاکانی بوده است. لطایف عبید در عین حال که انتقادی حاد است، آموزنده نیز می‌باشد. شاید به وجود آمدن این ذوق را باید مولود حکومت‌های جابر دوران گذشته دانست که مردم در طول این نوع حکومت‌ها نمی‌توانسته‌اند، آزادانه حقایق را بیان کنند. بنابراین، سعی کرده‌اند در قالب طنز و شوخی، انتقادات خود را منعکس نمایند. موش و گربه، گلستان، بوستان، مقامات حمیدی، کلیله و دمنه، و بسیار از آثار دیگر، نمونه‌هایی از طنز نویسی در ادب ماست (مدرسی ۱۳۹۰: ۳۴۰).

طنز در دوره‌ی بیداری و مشروطه تبلور خاصی یافت، شاعران و نویسندگان برای بیداری افکار و اندیشه‌های به خواب رفته از حربی‌ی طنز استفاده کردند. در دوره‌ی مشروطیت هم ردیف با روزنامه نگاری نوع جدیدی از ادبیات به نام طنز پا به عرصه‌ی وجود نهاد. در این دوره جلوه‌های طنز را در آثار قلمی افرادی چون میرزا جلیل محمد قلی زاده از نویسندگان به نام آذربایجان از ولایت نخجوان که روزنامه‌ی ملا نصرالدین را در سال ۱۳۲۴ در تفریس بنیاد نهاد، می‌توان مشاهده کرد که تقریباً تمام حوزه فرهنگی و اجتماعی ملل شرقی اسلامی را زیر قلم داشت. از نمونه‌های دیگر می‌توان به فکاهیات اجتماعی و انقلابی علی اکبر طاهرزاده، ایرج، عشقی، عارف، معجز شبستری، نسیم شمال، و چرند و پرند دهخدا، اشاره کرد. شعر در دوره‌ی مشروطه به افکار و آرای آزادی خواهانه و احساسات میهن پرستانه قوت بخشید و اندیشه‌های سیاسی و وطنی را در زبان طنز و مطایبه انعکاس داد. هر چند طنز در همه‌ی دوره‌های ادب پارسی بروز و ظهور داشته است، اما در این دوره به گونه‌ای گسترده تر و کوبنده تر وارد میدان مبارزه شد و معایب و مفاصد جامعه‌ی آن روزگار و اعمال ننگین عمال و حکام سرسپرده‌ی آن را به باد تمسخر و استهزا گرفت. (همان: ۳۴۱-۳۴۰)

انواع طنز: www.anjomanfarsi.ir

طنزهایی که بنیادشان بر اساس تصویر فردی، اجتماع نقیضین است به دو گروه عمده‌ی طنزهای موقعیتی *satire of circumstance* و طنزهای عبارتی *verbal satire* تقسیم می‌شوند.

طنز موقعیتی/*satire of circumstance*: در طنز موقعیتی، طنز حاصل، ارتباطی با زبان ندارد، بلکه اساس آن بر تصاویر و تصورات و مفاهیم متنی است و فضای قرار گرفتن اشخاص و اشیا در متن حکایت و چگونگی گفتگو و تعامل آن‌ها با یکدیگر را به وجود می‌آورد.

طنز عبارتی/*verbal satire*: این طنز بر اساس نوعی بازی زبانی شکل می‌گیرد که از طریق تناسب، تضاد و تشابه الفاظ و به شکل آرایه‌هایی نظیر ایجاز، سجع، جناس، محتمل الضدین، ایهام در سطح واژگان یا عبارت کوتاه، مدح شبیه به ذم و ذم شبیه به مدح و... آفریده می‌شود (همان: ۳۴۲)

ویژگی دیگری که می‌توان برای زبان طنز بر شمرد، واقعیت‌گریزی است: در زبان طنز واقعیت جهان خارج عیناً منعکس نمی‌شود، بلکه از دو شیوه‌ی واقعیت‌گریزی که به صورت بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی جلوه می‌کند استفاده می‌شود. بر اساس محتوا و شیوه‌ی برخورد با عامل زبانی نیز می‌توان طنز را به سه دسته‌ی سیاه، هوراسی و

یونالی تقسیم بندی کرد:

طنز سیاه: شکلی از درام است که سرخوردگی و بدگمانی بشری را به تصویر می‌کشد. تاجر ونیزی
طنز هوراسی: با طنزی ملایم و مودبانه و اغماض گرش سعی دارد با بر جسته کردن بدی ها، انسان را از غفلت در
آورد و نیکی فطریش را به او یادآور شود. اشعار طنزآمیز حافظ (هوراس طنز نویس کلاسیک روم)
طنز یونالی: با پیش کشیدن حقیقت به زبان طنز، انسان را از گرایش به زشتی‌ها بازدارد (یونال طنز نویس رومی)
(همان: ۳۴۳)

طنزهای پارادوکسی: ابتدا باید گفت بسیاری از پارادوکس‌ها طنز نیستند. فی المثل این گفته‌ی سعدی: «لقمان را گفتند
ادب از که آموختی؟ گفت: از بی ادبان». از سوی دیگر بسیاری از طنزها - بیش از نود درصد آن‌ها - هست که
خصلت پارادوکسی ندارد... (خرمشاهی ۶۴:۱۳۸۸) پارادوکس را می‌توان یکی از اجزای تفکیک ناپذیر طنز دانست.
اگرچه خرمشاهی در کتاب طنز و تراژدی آن را گونه‌ای از طنز دانسته است اما بعید به نظر می‌رسد بتوان در دسته
بندی‌های انواع طنز، طنز پارادوکسی را گونه‌ای مستقل به حساب آورد. اگرچه در ادامه خرمشاهی از معنای دقیق
طنز نام می‌برد اما تنها به این نکته بسنده می‌کند: در شعر خیام و حافظ بوده است که با طنز به معنای دقیقش مواجه
شدم. (همان: ۲۲) و توضیح بیشتری ارائه نمی‌کند. شیرین و تلخ بودن طنز نیز از تقسیم بندی‌هایی است که در کتاب
طنز و تراژدی می‌بینیم و آن بیشتر یک نوع تقسیم بندی ذوقی است و مبنایی علمی نمی‌تواند داشته باشد البته در این
که طنز برای عده‌ای خوشایند و برای گروهی ناخوشایند می‌باشد تردیدی وجود ندارد. ابیاتی از خیام و حافظ در
این کتاب به عنوان طنز تلخ و شیرین نامگذاری شده است بدون آن که تحلیلی از تلخی و شیرینی در حوزه طنز
ارائه شود.

فردا بینی بهشت همچون کف دست

گر عاشق و مست دوزخی خواهد بود

خیام (طنز شیرین)

ما را زدگر کسان نمی‌باید خواست

شکر ایزد را که آنچه اسباب بلاست

خیام (طنز تلخ)

آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد

پیرما گفت خطا بر قلم صنع نرفت

حافظ (طنز تلخ)

که از پای خمت یکسر به حوض کوثر اندازیم

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما به میخانه

حافظ (طنز شیرین)

و نمونه‌ای از طنز متثور: www.anjomanfarsi.ir

از عبید زاکانی نقل است که گفته است: قزوینی‌ای به جنگ می‌رفت و تیر و کمان خود را همراه نداشت. گفتند
چرا تیرها و کمانت را به همراه نمی‌بری؟ گفت: برای اینکه از طرف دشمن تیر می‌آید و من آن‌ها را بر می‌دارم.
گفتند: اگر تیری نیامد چه کار می‌کنی؟ گفت در آن صورت جنگی نباشد (طنز پارادوکسی) (طنز و تراژدی: ۷۱)
اگرچه در تعریف طنز آراء بسیاری یافت می‌شود اما به شوخی و شوخ طبعی چندان پرداخته نشده است. با
مراجعه به فرهنگ نامه‌های متأخر و متقدم، به معانی خوشی، بازی و طنز و مطایبه در باره‌ی شوخی
برمی‌خوریم اما آن چه در این باره مهم است و همچون بسیاری از لغات به آن توجه کافی نشده است ریشه و سیر
تحول واژگانی آن است. در فرهنگ نامه‌های پهلوی، شوخی بر گرفته از واژه‌ای اوستایی معرفی و به همین اندازه
بسند شده است:

شوخی: Katak پهلوی به فارسی (فره وشی ۳۳۷:۱۳۸۸)

Katak (کاتک) بازی، خوشی - شوخی

اوستا: Kata = آرزو شده، دلخواه (فره وشی ۳۲۷:۱۳۹۰) معنایی که در بین واژه‌های عرفانی برای شوخی در نظر

گرفته شده است نیز بدون شاهد مثال و با توضیحی بسیار اندک: اشاره به جذبه‌ی الهی است. کثرت التفات به اظهار صور افعال را نیز شوخی گویند. (سجادی ۱۳۷۰: ۵۱۱ به نقل از شرح گلشن راز لاهیجی: ۵۸) است اما در اشعار متقدمین ترکیبات و عبارات بسیاری بر ساخته از شوخ، شوخی و... دیده می‌شود که بیشتر در معنای؛ ناز و عشوه، گستاخی، بی ادبی و غیره به کار رفته است. در مجالی دیگر می‌توان به عنوان بررسی تحول معنایی در قرون متمادی به واژه‌ی شوخ و شوخی و ترکیبات بر ساخته از آن پرداخت که به طور قطع نتایج لغت شناسانه‌ی قابل تأملی به دست خواهد داد. در این جا تنها به چند مورد از این ترکیبات و چندین نمونه از کاربردهای آن به نقل از فرهنگنامه‌ی شعری (عفی‌فی) اشاره خواهیم داشت:

شوخی (کنایه از زیبایی و رعنائی و نیز مزاح و سرخوشی) شاهد مثال (خاقانی)

خانه همه خون بینی سر در نکنی دانم / گه زنی از شوخی حلقه‌ی در خاقانی

شوخی کردن (شاهدی و رعنائی و طنازی) شاهد مثال (سعدی)

شوخی مکن ای یار که صاحب نظرانند / بیگانه و خویش از پس و پشت نگرانند

شوخی و سنگی فروختن (رعنائی و طنازی) شاهد مثال (ابن یمین)

به تکبر مرو و شوخی و سنگی مفروش / کاین سر کوچی صاحب نظران است ای دل

شوخ و سنگ (زیبا و دلربا) شاهد مثال (فرخی)

کنون هر عاشقی کاو را می‌روشن به چنگ آمد / به طرف باغ همدم با نگاری شوخ و سنگ آمد

شوخ گربه چشم (کنایه از بی شرم و وقیح) شاهد مثال (مجیر بیلقانی)

تردامنی که ننگ وجود است گوهرش / دریا نشسته خشک لب از دامن ترش
طفل سخن به شیر سگ آلود از آنگهی / کاین شوخ گربه چشم گرفته است در برش

شوخ عاشق کُش (کنایه از محبوب) شاهد مثال (هلالی)

هلالی، دل منه بر شیوه‌ی آن شوخ عاشق کش / سخن بشنو و گرنه بر سر دل می‌کنی جان را

شوخ عالم سوز (کنایه از زیبا روی طناز) شاهد مثال (هشت بهشت امیر خسرو)

پاسخش داد شوخ عالم سوز / کامشب اندر بر توام تا روز

شوخ شیرین لب (کنایه از محبوب) شاهد مثال (اهلی)

ماکجا اهلی و صاف چشمه‌ی نوش از کجا / جرعه‌ی جامی مگر زان شوخ شیرین لب رسد

شوخ ستمکار (کنایه از زیبا رویی که به شیفتگان خود ستم می‌کند) شاهد مثال (کمال خجند)

اهل نظر از حسن به شوخان ستمکار / یابند همه چیز ولی داد نیابند

شوخ دیوانه رنگ (کنایه از گستاخ دیوانه صفت) شاهد مثال (سعدی)

کسی گفتش ای شوخ دیوانه رنگ / عجب صبر داری تو بر چوب و سنگ

شوخ روی (کنایه از بی شرم و گستاخ و جسور) شاهد مثال (فردوسی)

بیامد فرستاده‌ی شوخ روی / سر تور بنهاد در پیش او

شوخ پریش (کنایه از زیبا و دلربا، محبوب) شاهد مثال: (اهلی شیرازی)

دیوانه از اینیم که آن شوخ پریش / چشمی سوی ما کرد که عقل از سر ما رفت

شوخ چشم (کنایه از بی حیا و گستاخ و نیز زیبا روی و عشوه گر، محبوب) شاهد مثال (اسدی/گرشاسبنامه)

چو دیدش گره زد به ابرو زخشم / بدو گفت کای بد رگ شوخ چشم

اخوانیات:

اگرچه رسیدن به اجماعی در تعریف طنز احتمالاً غیر ممکن است اما مطالب ارائه شده در تبیین چهارچوب‌های کلی مورد نظر این مقاله، تأثیر قابل قبولی دارد. بخش دوم این مقاله به تعریف اخوانیات و اشاره به نمونه‌هایی از آن که حاوی طنز و شوخ‌طبعی خواهد پرداخت. در تعریف اخوانیات و انواع آن به اندازه‌ی طنز تشتم و ناهمگونی وجود ندارد و تقریباً می‌توان به درستی مفهوم آن پرداخت:

اخوانیه در لغت به معنای ردّ و بدل کردن نامه‌های دوستانه است به صورت منظوم صورت می‌گیرد و اخوانیات نامیده می‌شود. در ادب پارسی اخوانیه سابقه‌ای دیرین و جایگاهی مخصوص دارد (باقرزاده، ۱۳۸۷: ۱۱۰) در تاریخ شعر زبان دری به نمونه‌های والائی از اخوانیات و نامه‌های دوستانه منظوم برخورد می‌کنیم که صرفاً به حکم عاطفت و به فرمان دل، نه هوا و هوس و طمع سیم و زر و آرزوی جاه و مقام سروده شده است... سیر اینگونه سروده‌ها بیشتر پرسش از حال یکدیگر، یادآوری گذشته‌های مشترک و مناظرات و آنچه در زمان سرایش پیرامون آن‌ها می‌گذشته است می‌باشد و غالباً حاوی شرح حالی، تبریکی، تسلیتی و دعوتی از طرف مقابل بوده است و همین که بدینوسیله از حال هم مطلع می‌شدند باعث دلخوشی و شادمانی آن‌ها می‌شده است (همانجا):

کدام چیز عزیزان ز یکدیگر گیرند
بغیر آن که ز احوال هم خبر گیرند
(میرزا محمد طاهرشاعر عصر صفوی)

در اخوانیات، مجال سخن وسیع است: نکته گویی، غزلسرایی، گله‌گزاری، لطیفه‌پردازی، مزاح، ایراد اشعار طولانی، تحقیقات و نکته‌سنجی‌های علمی و ادبی و غیره... باری در اخوانیات نویسنده آنچه می‌اندیشد می‌نویسد و آنچه را از لطائف و ظرائف بیاد می‌آورد زینت بخش کلام می‌سازد احتیاط و مآل اندیشی و سیاست را در آن راه نیست تا پای قلم را در قید کند و نوک خامه را کند سازد. رعایت آداب و رسوم خاص در آن‌ها لازم نیست چنانکه تاریخ و عنوان طرف نامه و آغاز و انجام نامه و جمله‌های دعا و تعارف و امضاء نویسنده شکل‌ها و جاهای معین داشته باشد بلکه هر چه در آن تنوع بیشتر به کار رود شیرین تر است و هرچه سبک و اسلوب آن از هر جهت تازه تر باشد دلچسب تر (تویسرکانی: ۱۳۲-۱۳۱)

اگرچه بررسی طنز و شوخ‌طبعی در اخوانیات را در دست بررسی داریم اما نباید از دیگر گونه‌ها و نام‌هایی که از گذشته تا حال بر نامه نگاری اطلاق می‌شده است در گذریم. شغل دیوانی، منشی‌گری، وقایع نگاری، رسائل، منشآت و بسیاری از این دست عبارات در تاریخ کم نیستند که بی ارتباط نیز با نامه نگاری و اخوانیات نمی‌تواند باشد هرچند به خوبی می‌دانیم اخوانیات گونه‌ای غیر رسمی از موضوعاتی است که فهرست وار به آن‌ها پرداختیم. فن دبیری و انشاء رسائل دیوانی در ادبیات ایران پس از اسلام، خود به صورت رشته‌ای مخصوص از فنون سخن، تجلی کرده است که دارای سبکی خاص و متمایز از سایر فنون نثر، از قبیل نثر علمی و ادبی و تاریخی و مقامه و داستان نویسی و غیر آن می‌باشد تا چه رسد به شعر (تویسرکانی: ۷۸)

در بررسی تاریخچه و سیر تحولات دبیری و مشاغل دیوانی، شاید بتوان نخستین دبیر رسمی دربار ملوک ایران پس از اسلام را محمد بن وصیف، دبیر رسائل یعقوب صفاری دانست. پس از وی، در قرن چهارم، دبیران نامبردار، همچون ابونصر مشکان، صاحب دیوان رسالت سلطان محمود غزنوی و پسرش سلطان مسعود و همچنین شاگرد وی، ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی دبیر دیوان رسائل محمود و مسعود پدید آمده اند... آنچه مسلم است تدوین منشآت فارسی از دوران غزنویان و به وسیله بیهقی آغاز گشته است. (تویسرکانی: ۷۹)

درباره‌ی هر کدام از انواع نگارش‌های رسمی و غیر رسمی حداقل در دیباچه‌ها اشاراتی به نوع و سبک آنان شده است و در برخی از موارد به اهمیت آن‌ها از منظر تاریخی، ادبیاتی و جامعه‌شناسی پرداخته شده است. آن چه می‌تواند فرعی از اصل مهم تر، پیش چشم داشته شود این است که قدرت قلم هم از نظر زیبایی بصری (زیبایی در نگارش) هم از جهت زیبایی معنایی و برخوردار از صنایع لفظی و معنایی قابل تأمل بوده است و به عنوان سبک و

گونه‌ای مستقل می‌تواند بررسی و ارزش‌گذاری شود. «نامه‌های جامی، مانند هر منشآت دیگر، ویژگی‌هایی دارد. چنانچه ایجاز در اخبار [و] در کنایاتی که تنها به نویسنده و گیرنده معلومند، پوشیده بیانی‌های انتقادی، معانی آرایه برای مخاطب و امثال اینها (اورون بایف: ۱۹: ۱۳۷۸) نامه‌های ادبا و شعرا در تاریخ ادبیات ایران جایگاهی والا دارد (افشار: ۱۳۸۵: ۱۳۸۵) مکاتب سنایی، خاقانی، مولانا و قطب‌الدین یحیی، منشآت قائم مقام فراهانی، فرهاد میرزا معتمد الدوله، علی‌خان امین‌الدوله و نامه‌های سیاسی دهخدا از آن جمله‌اند که در تاریخ سیاسی، اجتماعی و ادبی ایران جایگاه شایسته‌ای دارند.

کم نیستند منشآت و مکاتیبی که نه تنها اثری از طنز و شوخ‌طبعی در آن نمی‌توان یافت = بر حسب موضوع و جایگاه نگارنده = و در عوض بسیاری نامه‌های رجال و معاریف حکومتی که در عین رسمی نگاری جایی برای طنز و شوخ‌طبعی نیز در نظر گرفته‌اند. نمونه‌ای از نامه نگاری بسیار جدی و خالی از طنز:

«علیکم السلام و رحمه الله و برکاته، انشاءالله تعالی موفق و مؤید باشید، رقیمه توفیق شمیمه کاشف از حسن ظن بود. اللهم اجعلنی خیراً مما یظنون و لاتؤخذنی بما یقولون واغفرلی ما لا یعلمون (غفارزاده: ۶۵: ۱۳۷۶) اگر بپذیریم در هر حال و با هر پیش‌زمینه‌ای نگارنده‌ها حرمت حال و محل را رعایت می‌کرده‌اند باید اذعان کنیم هرگاه پای طنز و شوخ‌طبعی به میان کشیده شده است حتی نامه‌های دولتی و حکومتی و نیز نامه‌های رجال علمی، فرهنگی تاریخی و سیاسی از درافتادن به دام طنز و شوخ‌طبعی در امان نمانده است.

«بشرفعرض عالی می‌رساند، مدتی است بسیار طویل که از فیض مکاتبات حضرتعالی محروم و خود نیز از کثرت بیکاری! وقت پیدا نکرده‌ام که عریضه نگار شوم.» (افشار: ۲۱: ۲۵۳۶)

نمونه‌هایی از طنز و شوخ‌طبعی در نامه‌های بزرگ علوی:

بزرگ علوی به ایرج افشار: خدا بگویم این مینوی را چه بکند. چه بلایی از این عظیم تر که به او چهل پنجاه سال دیگر عمر بدهد؟! [و در ادامه می‌نویسد] در رساله‌ی کوچکی که من سال گذشته درباره‌ی نفت به اسم Blutigeserdol نوشته بودم به نوشته‌ی شما در مسافرت کرمان استناد کرده بودم یک نسخه از آن را به مینوی دادم که به شما بدهد فراموش کرده (افشار: ۳: ۲۵۳۶)

اما من حاضریم پول از بابت کتاب فارسی بدهم متنها ندارم (افشار: ۴: ۲۵۳۶) نمی‌دانید در آلمان گریپ بی‌پیر که اسم آن را رندان، آنفولانزای آسیایی (تکیه کلام روی آسیایی است!) گذاشته‌اند، چه قشقره‌ی عجیبی راه انداخته. مثل سگ‌ها پر و پاچه‌ی همه را می‌گیرد. خوشا به حالتان که می‌توانید دور دنیا شلنگ و تخته بیندازید... (افشار: ۵: ۲۵۳۶)

قندیه‌ی شما را داشتم و از همین جهت که قصد احتکار کتاب ندارم نسخه‌ای را که لطفاً به من هدیه کرده‌اید نگاه می‌دارم و نسخه‌ی خودم را برای شما پس می‌فرستم (افشار: ۷: ۲۵۳۶)

همیشه طنز و شوخ‌طبعی‌ها نشانه‌ای از شادمانگی و برانگیخته شدن به اصطلاح روحیه‌ی شاد نگارنده نیست بلکه ارتباط مستقیم با حالات و رهیات شخص در هنگام نگارش دارد تا جایی که بددهنی‌ها و تلخ‌نویسی‌ها نه از بی ادبی که از عمق تلخکامی‌ها خبر می‌دهد. در نامه‌هایی که اخوان به محمد قهرمان نوشته است گوشه‌هایی از این ناملايمات روزگار رفته بر او مشهود است. به عبارت نزدیک به واقعیت طنز نیست شکوه و گلایه است پیچیده در لفافه از شوخ‌طبعی و طنز ناگوار:

به مشهد نیز نمی‌توانم بیایم، برای آنکه سخت به ضعف‌الریال دچارم مخصوصاً این اواخر... (قهرمان: ۷۴: ۱۳۸۴) خیال می‌کردم پیزی گشادی سابق را کنار گذاشته‌ام و از وقتی از آن حصار آهنین بیرون آمدم قدری زرنگ شده‌ام (قهرمان: ۸۶: ۱۳۸۴)

من جمله هفته پیش خانه‌ی دشتی بودیم، فضلاها و علماها و ادباها! جمع بودند (قهرمان: ۹۰: ۱۳۸۴) وقتی چارتا شعر حساسی به دستشان می‌دهی، عوض اینکه حقش را بدهند، یعنی پولش را، تازه باید مجله‌ی

مزخرفشان را از جیب بی نصیب خودت هم بخری (قهرمان ۱۰۲:۱۳۸۴)

حضرت والا محمد میرزا قهرمان القهارمه، دام عزه و جل جلاله (قهرمان ۱۳۷:۱۳۸۴ سر عنوان نامه) طنز و شوخ طبعی بیشتر از آن که سبک و روشی در نگارش باشد به خلقیات و روحیات نگارنده متصل است و اگر جز این می‌بود، نمونه‌هایی از این شوخ طبعی‌ها و شیرین طبع آزمایی‌ها را در منشآت قائم مقام نمی‌دیدیم. در این جا و در خلال بخش‌هایی از دو رقیمه‌ی کوتاه قائم مقام طنز وسیله‌ای است برای بیان اعتراض و ارادت و نزدیکی. در یک نامه قائم مقام برآشفستگی خود را زندانه و در پوشش طنز ملایم‌تر جلوه می‌دهد و در دیگری با استفاده از فنون بیان و روانی کلام و اندیشه به نوع ظریفی از حسن طلب دست می‌زند:

«هرکس می‌رسد که سارق‌هایی که شاهزاده برای نایب السلطنه فرستاد دیدیم، بوقچهایی (بقچه‌هایی) که وزیر برای قائم مقام فرستاد چه شد؟ بی انصاف بی مروت، من چه جواب دهم. رقم ترجمان را درآرم، و چاقوی دو سر از کجا بیارم، بشما پیشکش کنم؟ این دیگه چه خواهشی است، چگونه فرمایشی است؟ مگر من تاجر تفلیسم یا صاحب انکلیس، یا چیزی از جایی شنیده‌اید و به خطره افتاده‌اید؟ بلی آن دوسری که شما شنیدید شمشیر بود نه چاقو، و جد من داشت نه خود من...» (یغمایی ۷۹:۱۳۸۹)

«حامل عریضه شیخ کوفی است، و دشمن صوفی، با مندیل و رداء، و تسبیح و عصا؛ از کربلا و نجف آمده، هدایا و تحف آورده، عزم خدمت نواب کرده، و ساز جریمه و ابواب داده. هجده هزار جوارش دارد، و هجده هزار سفارش می‌خواهد، به هر وزیر و امیرئ مشاور و مشیر و واعظ و خطیب و کاتب و ادیب و جمیل که در مشکین و اردبیل است، آنجا می‌آید و همه را مالش می‌دهد، اگرچه کاظم خان طالش باشد که در مدت عمر یک فطیر به یک فقیر نداده، و یک عطا به یک گدا نکرده؛ کیسه‌ها پرداخته کند تا کارش پرداخته شود. کم می‌گوید پر می‌کاهد، خاک می‌دهد، در می‌خواهد. خاک خاک تربت است و راه راه غربت. کنایه نمی‌فهمد، اشاره نمی‌داند. وعده بی اثر است، حواله بی ثمر. نقد می‌خواهد نه برات، بذل می‌خواهد نه زکات، تعلل بی سود و تحمل بی حاصل، در ناحیه‌ی وزارت دایره‌ی متوقع است. بکشند به یک ورق بل که یک طبق. در هر جدولش اسمی نوشته شود، مثل خان خلخال و میر طالش و صاحب مشکین و نایب اردبیل، و امرای پیاده و سواره، از دهه و صده و هزاره، و سرور هر عشیره، و سید هر قبیله، که اسبی در فسیله، و خری در طویله، و گاوی در رمه و بزى در گله داشته باشد.

اگر چنین کرده‌اید آسوده‌اید و الا شیخ عاکف بساط است، و هادم نشاط، و ندیم لازم و ثقیل ساکت. پول بدهید، گول مخورید، که شیخ ساکت رسیده و در کنج صامت آرمید؛ و شیخ سلمه الله اگر چه ساکت و صامت باشد، نعوذ بالله من مجاوره السکوت الساکت و ملازمه الثبوت الصامت. این‌ها همه شوخی قلم است... (یغمایی ۲۶۶:۱۳۸۹-۲۶۵)

نامه‌های جلال تنها برای نمونه و مثال عنوان می‌شود و گرنه نیک می‌دانیم نامه نگاری‌های جلال به اندازه‌ی نویسندگی و ظرافت‌های رفتاری او جای بحث و کنکاس دارد. نامه نگاری‌های جلال حکایت نه توی تلاقی اندیشه و نگارش است حتی می‌توان نامه‌های او را بخش‌هایی از سایه روشن‌های زندگی او دانست. در اینجا است که باید گفت قلم جلال در نامه نگاری تندتر از اندیشه و تفکر او حرکت می‌کند.

«اعتقاد من این است که نامه نویسی یکی از شاخه‌های موفق استعداد و هنر نویسندگی جلال است. تفاوتی که در نامه‌ها و کتاب‌های جلال موجود است از این واقعیت ریشه می‌گیرد که جلال در نامه‌ها خودجوش است و به همان شیرینی و روانی که صحبت می‌کند، نامه می‌نویسد و جز در موارد استثنایی؛ نامه‌ها را از نونمی خواند و حک و اصلاح و جرح و تعدیل نمی‌کند و به همین دلیل نامه‌های جلال آئینه‌ی شفاف و زلالی است که روحیه او را به خوبی می‌نمایاند. دیگر اینکه جلال هرگز تصور نمی‌کرد نامه هایش روزی جمع‌آوری و مستقلاً طبع و نشر گردد. به همین جهت، آزادانه (و نه با وسواس) نامه‌ها را نوشته و پراکنده است (جعفری ۱۳۸۶، مقدمه: ۱۹)

[البته] صراحت و صداقت و بی‌پروایی و شجاعت در نامه‌های جلال موج می‌زند (شاید خیلی بیشتر از آن چه در کتابهایش وجود دارد) برای نمونه می‌توان به نامه‌ی او خطاب به مظفر بقایی در مهرماه ۱۳۳۱ اشاره کرد:

«آقای دکتر بقایی، رهبر مستعفی عزیز. در روزنامه‌ی شاهد دیروز که دو سال تمام به خون جگر من و دوستان ولی به نام و شما و دوستانتان منتشر می‌شد مرا هم... اخراج کرده بودید. (همان: ۴۴-۴۳) و نیز دو نامه به امیرانی - علی اصغر امیرانی مدیر خواندنی‌ها نمونه‌های بسیار خوبی از صراحت لهجه و بی باکی و رک و راست بودن جلال است. (همان: ۱۹۷-۱۹۵ و ۲۳۸-۲۳۵)

نامه‌هایی که با درونمایه‌ای طنزآزانه نوشته می‌شده است پاسخ‌هایی به فراخور طنزآزانه داشته است:
 ۲۰ مهر ۱۳۴۵ سلام روستایی شهرنشینان ولایتی به: گُر شهری (منظور جلال آل احمد است، این نامه در پاسخ به نامه‌ی سلام یک لر شهری به محمد تقی صالحپور نوشته شده است). (همان: ۳۳۵)

نامه به علی اصغر خبره زاده (دکتر سید علی اصغر خبره‌زاده متوفی ۱۳۸۷ از دوستان و همکاران جلال)
 الای خبره‌ی لامس سب صاحب
 وای شیخ نظر بوق پدر سگ صاحب
 شماها که نمی‌تونستین سر قولتون وایسین
 و همش می‌خواهید به تهر و غ زده تون بماسین
 غلط کردید با من قرار گذاشتید قرار
 و بالاخره هم از قول و قرارتون کردید فرار
 به هر جهت علی رغم دک و پوز یک وری شما
 و علی رغم بی بویی و بی خاصیتی سیگار هما... (همان: ۲۳)

خانه‌ام را کم کم مبله کرده‌ام و حیف که نیستی (خطاب به خبره زاده). خر بیچاره! حتی یک لقمه سور جلال از گلویت نمی‌توانست پایین برود. و گرنه می‌ماندی و عروسی ما را هم می‌دید. چه می‌شود کرد؟ که جای بنده در آن سفر خالی؟ بله؟ مرده شورت را ببرد. دوستان به جای ما (همان: ۳۰)

در بین نامه‌هایی که گروه‌های اجتماعی مختلف می‌نوشته اند؛ طنز و شوخ طبعی در میان سطور نگاشته شده توسط سیاسیون کمتر یافت می‌شود و نامه‌ها اگر چه خصوصی و غیر رسمی است، اثری از طنز و شوخ طبعی مگر در حد ضرب المثلی شیرین یا گوشه و کنایه‌های کم رنگ (از منظر طنز) نمی‌توان دید:

عجالتاً هر چند ازین دیگِ چوبی حلوایی نخورده‌ایم یعنی از... (افشار: ۵۳: ۱۳۸۵)
 احوالی از سیف الدین پرسیده بودید از هم دور هستیم. با همشیره هایش زندگانی می‌نماید. بحمدالله بنده حاجتی به ایشان و محمود پسرم ندارم. می‌خواهم خوش باشند و زنده باشند. به من هم زحمت ندهند... (همان: ۱۶۵)

یکی از منابع ارزشمند در تدوین تاریخ سیاسی، اجتماعی و علمی هر دوره، مکتوبات، مراسلات، منشآت و نامه‌هایی است که میان رجال علم، ادب و سیاست مبادله می‌شده است. منابعی از این دست در میان میراث مکتوب ما، بسیار است که گاه به گونه‌ای پراکنده در لا به لای کتاب‌ها و رسالات (مانند برخی منابع دوره‌های غزنوی، سلجوقی و مغول). و گاهی به شکل مجموعه‌هایی مستقل آمده است.

در تاریخ معاصر ایران به ویژه از دوره‌ی قاجار به بعد، این نوع مآخذ دارای تنوع و کثرت بیشتری بوده که به همین لحاظ از اهمیت ویژه‌ای هم برخوردار شده است. آثار چون: منشآت قائم مقام، نامه‌های امیرکبیر، نامه‌های علامه قزوینی، نامه‌های ادوارد براون و... از این دست است. نامه‌های ملک الشعراء بهار را نیز باید از این منظر و هم از زوایای دیگری نگرست (میرانصاری ۱۳۷۹، پیشگفتار: یازده)

تو مثل جماعت اجنه که بنی آدم را می‌بینند ولی آدم آنها را نمی‌بینند، در روز عید مرا از پشت در یا پنجره (نمی‌دانم کجا) دیدی. زیرا این طبیعی است. خانه‌ی خودت بود و در استراق نظر آزاد بودی. ولی من بیچاره جرأت این که اسم تو را ببرم، از ترس شاهزاده خانم نداشته و دست از پا دراز مراجعت نمودم.

شما را به خدا این از انصاف است که شما زنها بتوانید مردها را به آزادی دیده و به ریش آن‌ها (اگر دارند و اگر ندارند) بخندید و ما مظلوم‌ها شما را نبینم (همان: ۵۴)

برخی از نامه‌های بهار الحق پربارتر از برخی مقاله‌هایی است که امروزه در برخی مجلات چاپ و منتشر می‌شود. نامه‌هایی که حاوی دقیق‌ترین نظریه‌های ادبی است. (نک: میرانصاری صص ۱۳۳ تا ۱۳۹)

مکاتبات خصوصی، اهمیت خاصی دارند، چون اغلب حاوی مطالبی هستند که در مکاتبات رسمی دیده نمی‌شوند (اتحادیه ۱۹: ۱۳۸۴) از هدایت نامه‌هایی به جا مانده که هریک گوشه‌ای از زندگانی و یا طرز فکر او را روشن می‌کند. در این نامه‌ها که او به دوستان خود نوشته، بدبینی مفرط او، بیزاری و زدگی از زندگی، حساسیت شدیدش، نکته‌های فراوانی که از کتاب‌ها دریافته، و نظری که درباره‌ی مسائل سیاسی و اجتماعی و ادبی کشور و محیط خود در تاریخ تحریر از آن نامه‌ها داشته جابجا نمایان است. ضمناً باید خاطر نشان شود که با همه‌ی ناامیدی و بیزاری که وی از زندگی داشته، در خلال اغلب این نامه‌ها، لحن طنز خفیف نویسنده نهفته است. (آرین پور ۱۳۷۴: ۳۷۴-۳۷۳)

حکایت طنز آمیز در خلال نامه:

در اوایل مشروطیت پدرم که از مشروطه طلبان پر و پا قرص بود مرید جوانی داشت از شاهزادگان قاجار که پیش پدرم درس هم می‌خواند (پدرم مجلس درس داشت) و دخترکی پیدا کرده بودند که اصرار داشت نامزد من باشد. روزی که ما را میهمان کرد. خیلی تهیه چیده بود و دخترکش را که دو سه ساله بوده مجلس آورد و به پدرم عروس را معرفی کرد پدرم دخترک را در بغل گرفت و نوازش کرد و گفت که به به! مشروطه هفده هیجده سال دیگر خوب خواهد شد. عبارت دارای دو معنی بود من همان وقت هم ملتفت شدم. افسوس که تقریباً ۶۰ سال از آن تاریخ می‌گذرد و از قراری که می‌شنویم مشروطه چیز خوبی از آب در نیامده است (باقر زاده ۱۳۸۷: ۲۶ از خلال نامه‌ی جلالزاده)

دو نمونه‌ی کوتاه از طنز و شوخ‌طبعی در نامه‌های ساعدی و پرویز دواپی:

...می‌بخشی اگر خطم از همیشه بدتر است. برای ملاحظاتی ستون فقرات، کاغذ را روی زانو گذاشته‌ام و می‌نویسم (پس آن قدیمی‌هایی که روی زانو می‌نوشتند چرا خطشان آن قدر قشنگ بود؟) به هر جهت خط خوب (به قول آقای آنتونیونی) جزو فضائل بنده نبوده و نیست. (دواپی ۲۳: ۱۳۹۲)

این هفته هفته عجیب و شلوغی بود و زلزله آمد و عده‌ای را کشت. و مردم نر و لوس تهران از ترس این که گزندی به ایشان برسد هنوز می‌ترسند، همسایه‌ی ما ۵ شب است در خرابه‌ی پشت خانه می‌خوابد. دیگِ ترحم حضرات جوشیده است (ساعدی ۶۸: ۱۳۸۸)

علی باقرزاده (بقا) بخشی از نامه‌های شخصی خود را با عنوان نامه‌ی فرزندگان؛ حاوی نامه‌های بیست و پنج نفر از دوستانش که عمدتاً از نامداران عرصه‌ی شعر و ادب و فرهنگ نظیر مهدی اخوان ثالث، ایرج افشار، جلالزاده، شهریار، شفیع کدکنی، امیری فیروز کوهی، خدیو جم و... منتشر کرده است. وی در ابتدا و قبل از متن هر نامه معرفی گونه‌ای کوتاه از نویسنده آورده است که کتاب را بُعدی تاریخی ادبیاتی نیز بخشیده است.

دوست عزیز! نامه شیوای شما رسید. شوخی‌های ادبی شما و اخبار جلسه انجمن مرا خوشحال کرد (باقرزاده ۱۳۸۷: ۴۳)

در مورد دکان تازه قهرمان، می‌دانستم که این جوان روزی دکان باز خواهد کرد ولی باور نمی‌کردم در مقابل دکان پیرمرد نگارنده باشد. گرچه برای شما لاش‌ها هر چه تنبل خانه بیشتر باشد بهتر است مخصوصاً که شازده رگ خواب رفتار را به دست آورد و با آجیل و میوه دم آن‌ها را می‌بندد. به هر حال اگر می‌خواهید این نعمت از شما زوال نیاید جلسه حضرت نگارنده را هم معمور نگاه دارید و تا حدود ممکن دل آن پیرمرد را هم به دست اورید یعنی پلو را سر سفره‌ی معاویه بخورید و نماز را پشت سر علی (ع) بجا آورید؟! تا جمله «همج الرعاء» شامل حالتان گردد، مثل این که خیلی شوخی کردم ولی... (همان: ۴۸)

نمونه‌هایی از اخوانیات = منظوم = در میان شعرای معاصر را می‌توان در آب بقا (باقرزاده ۱۳۹۰: صص ۱۰۱ تا ۱۱۶) و نیز زلال بقا (باقرزاده ۱۳۷۴: صص ۲۵۷ تا ۳۶۵) دید. بهار برخی از اخوانیاتش را به نظم سروده است:

سرمد شعری که گفتم خوب بود صاف و بی تعقید و خوش اسلوب بود

مطلبش مطلوب بود

لیک تاریخی که گفتی سر به سر با حقیقت جفت نامد در نظر

فکر کن بار دگر... (میرانصاری: ۱۳۷۹: ۸۳)

بلندترین، طولانی‌ترین و مفصل‌ترین اخوانیه منظوم:

«اما آنچه پیش رو دارید سروده‌ای است بلند و استوار که بین مهدی اخوان ثالث و غلامرضا صدیق مبادله شده است. شهریور ۱۳۵۹ صدیق قصیده‌ای مشتمل بر ۱۴۱ بیت خطاب به اخوان سروده وی را به مشهد دعوت می‌کند. به منظور ترغیب وی به دیدار مشهد نام تمام تفرجگاه‌ها، دوستان مشترک، نام داروهای گیاهی که ابزار کار پدر اخوان بوده نام کتاب‌های شاعر و برخی از اشعار مانند میراث و شرح مبارزات سیاسی و زندانی شدن‌ها و مصائبی که برای او رخ داده همه را به نحو مطلوبی ذکر کرده است با سرودن قطعه شعری به مطلع:

صاحب! چامه را جواب فرست صله یک قطعه شعر ناب فرست

درخواست تسریع در پاسخ کرده و چون باز هم پاسخی نرسیده قطعه‌ی طنز آمیز توأم با گله را به نام شکوه سروده و شاعر را وادار به سرودن پاسخ اخوانیه کرد. و هنگامی که خبر آماده شدن پاسخ را از شادروان خدیو جم به وسیله‌ی اینجانب تلفنی شنید قطعه‌ای سرود به مطلع:

خدیو جم به بقا از طریق هاتف داد نوید پاسخ صدیق را زسوی امید

و سرانجام چون پاسخ ۲۳۲ بیتی اخوان را دریافت کرد تشکر خود را در قطعه شعری تحت عنوان سپاسنامه به مطلع:

صاحب! چامه را فرستادی پاسخ نامه را فرستادی

ابراز کرد. به تحقیق می‌توان گفت که این طولانی‌ترین و مفصل‌ترین اخوانیه در ادب فارسی است زیرا مجموع ابیات سروده شده طرفین بالغ بر ۴۴۵ بیت است (بقا: ۱۳۸۷: ۱۱۴-۱۱۳)

مهدی آذر یزدی (۱۳۸۸-۱۳۰۰):

مهدی آذر یزدی را همگان با قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب می‌شناسند. نویسنده‌ای که او را پرتیراژ‌ترین می‌دانند و چندین نسل کتابخوانی و آشنایی با قصه و داستان را با کتاب‌های او آغاز کرده اند.

آذر بیش از نگارش آثاری که تا عدد ۳۶ هم رسید (انجمن آثار: ۲۸۴: ۱۳۸۵-۲۸۱) سوی این نکته که تجدید چاپ شده است یا خیر - اهل نامه نگاری بود. نامه‌هایی گاه بسیار مفصل و حاوی نکات قابل ذکر. از نامه به کودک خردسال تا بزرگ مرد ادبیات معاصر جمالزاده؛ در یک کلام دست به قلم بود.

برای این بخش از مقاله، نامه‌های آذر به چهار نفر مورد بازخوانی قرار گرفت: نامه‌هایی که برگزیده از خیل صدها نامه‌ی نگاشته شده بود؛ نامه‌هایی به یدالله جلالی پندری (استاد دانشگاه)، رضا رهگذر (نویسنده)، امیر کاووس بالا زاده (روزنامه نگار و مدرس دانشگاه) و چند نامه از نامه‌های نگاشته شده خطاب به ایرج افشار (کتابشناس و پژوهشگر).

قبل از ورود به متن نامه‌ها و بررسی طنز و شوخ طبعی در نامه نگاری‌های آذر با توجه به بخش بررسی طنز باید به برخی از رویکردهای متفاوت و نیز آثار انتقالی ناهمگون و رنگارنگ طنز در خلال این نامه‌ها اشاره کرد. در این نامه‌ها خواهیم دید طنز می‌تواند اشک از چشمه‌ی خشکیده‌ای که سال‌هاست با متأثر شدن بیگانه است، جاری سازد. در ادامه خواهیم دید روزگاری که برآذر گذشته است چنان در کالبد او رسوخ و ظهور پیدا کرد که این نوع طنز در روح و روان بنیانگذار ادبیات کودکان در قرن معاصر، پرنرنگ و همه جا حاضر، نمود بیرونی یافته است. نامرادی‌ها، دست نیافتنی‌های بسیار، ایده‌های گاه کهکشانی و رفیع، کودکی و روزگار پر از رنج و آغشتگی آن به

انواع نداشتن‌ها، اطرافیان‌گاه تا مغز استخوان رنج آور و هزار علت و انگیزه‌ی دیگر، پیرمرد دوست داشتنی ما را بر آن می‌دارد اگر گاهگاهی لب به طنز گویی و طنز نویسی می‌گشاید به این مسیر برای همگان نا‌آشنای طنز قدم گذارد.

موسوی گرمارودی آن‌گاه که زیر مجموعه‌های طنز را بر می‌شمارد و خود اذعان می‌دارد این‌گونه تعریف و تقسیم و تشخیص، استحسانی است و صد البته برای مرزبندی لازم و ضروری، طنز را این‌گونه شرح و بسط می‌دهد:

«در واقع می‌توان گفت: طنز و زیر مجموعه‌های آن، قلقلک دادن ارواح اعیان والا (= فرزانه و فرهیخته) به قصد آگاه کردن شادمانه‌ی آن‌ها از موضوعی است... بی‌گمان هوشمندان و هوشوران اند که تنها از طنز به لذت و شادمانی می‌رسند و هر چه از آن فروتر رویم با افرادی دارای ضریب هوشی کمتر روبه‌رو خواهیم بود. به تعبیر دیگر: طنز، از آن فرزندگان و فرهیختگان است. کسانی که به قول عثمان مختاری روح از بذله‌ی نغز آنان هر لحظه شرف می‌یابد:

من در عراق و کرمان، بسیار دیده‌ام / احرار نغزِ بذله و انفاس پر طُرف
هرگز چُنو ندیدم کافزون بود همی / هر ساعتی به بذله‌ی او، روح را شرف

رویکرد جدی به طنز والا را باید در اشعار خواجه‌ی شیراز جستجو کرد. در بیش از پانصد غزل نغز و بی‌مثال، دو بار به دشنام هجو آمیز روی می‌آورد و دو بار دیگر هم به هزل و هجو بینابین، تا آن‌جا که بهاء‌الدین خرمشاهی با آسایش خیال می‌گوید: «در حافظ هجو نیست، فقط دو بار دشنام هجو آمیز در دیوان او هست، یکی:

کجاست صوفی دجال فعل ملحد شکل / بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید...

و دیگری:

صوفی شهر بین که چون لقمه‌ی شبهه می‌خورد / پاردمش دراز باد این حیوان خوش علف
دو بار دیگر هم بینابین هزل و هجو است: / زندگی آموز و کرم کن که نه چندان هنر است
ز حیوانی که نوشد می و انسان نشود

و:

هفتمین همایش پژوهش‌های زبانی و ادبیات‌فارسی
پی یک جرعه که آزار کسش در پی نیست / زحمتی می‌کشم از مردم نادان که مپرس
و یکی از نمونه‌های طنز والا که گرمارودی آن را زیاد هم برجسته نمی‌داند و حق هم همین است:

... حافظ مرید جام می‌استای صبا برو / وز بنده بندگی برسان شیخ جام را
(گرمارودی ۱۳۸۰: ۱۶-۱۴ ← چهارده روایت، خرمشاهی)

البته طنز و انواع زیرکانه آن که خرمشاهی از آن به کژتابی‌های شاعر در شعر یاد می‌کند در انواع دیگر ادبی نیز می‌تواند بروز نماید، یکی همین طنز خاص در نامه‌های دوستانه و گاه خصوصی مهدی آذر یزدی قابل ذکر و اشاره است. این مهم که در تمایز و افتراق طنز با دیگر گونه‌های گاه نزدیک به جهت ظاهر و دور از منظر معنا، سخت باید کوشید و ظرافت و دقت درخور را به کار بست تا یکی به جای دیگری مورد استشهاد و کاربرد قرار نگیرد. یکی صراحت بیشتری دارد و دیگری زهر و نیشی سوزنده‌تر، این یکی مجادله برانگیز است و آن دیگر تحسین آمیز و چه بی‌انصافی است اگر خواسته یا ناخواسته در تعریف و مرز بندی دچار نادیده انگاری شویم. طنز شاید تنها به قلقلک دادن ارواح فرهیخته و فرزانه بسنده می‌کند اما تنها هدف آرمانی طنز به شمار نمی‌آید، شاید بتوان گفت طنز از جدیتی گاه خیره کننده برخوردار است و آذر این جنبه از طنز را علی القاعده جدی می‌گیرد و چرایی این نگاه جدی را باید در سطور همان نامه‌های مورد اشاره جستجو کرد.

ریشه یابی انواع طنز وظیفه‌ی این مقاله نیست چرا که هم به این مهم به قدر کافی پرداخته شده است و هم مجال و نگاه عمیق و دقیق تر از یک مقاله را می‌طلبد و تنها جنبه‌هایی از نوع خاص طنز لا به لای همان خطوط دوستانه

مدّ نظر است که در ادامه به آن پرداخته خواهد شد. ذکر چند نکته ضروری است: دسترسی به تمامی نامه‌های «آذر یزدی» تقریباً غیر ممکن است، نامه‌هایی که بعضاً می‌تواند منحصر به فرد و اعجاب برانگیز باشند، هم از جهت نوع و محتوای نگارش و هم از جهت مخاطب نامه. یک نامه به نویسنده‌ی نامدار سید علی جمالزاده و یک نامه در جواب کودکی خردسال (محمد حسن ملک ثابت) و آذر در هر دو طرف دو چیز را صمیمانه حفظ و حراست می‌نماید؛ صمیمیت و جدیت آغشته به طنز. در برخی نامه‌ها شاید نکاتی نهفته باشد که در بررسی باید به نوعی «دست به عصا رفتن» تن داد و دلیلی ندارد مگر حفظ حریم شخصی اشخاص

بررسی طنز در نامه‌ها و آثار غیر رسمی مهدی آذر یزدی

بخش نخست؛ اتوبیوگرافی/Autobiography / خود نوشت‌ها

این که آذر تنها یک زندگینامه‌ی خود نوشت نگاشته است یا بیشتر یک طرف داستان است و انتشار هزاران زندگی نامه‌ی خودنوشت از آذر در جاهای مختلف و به گونه‌های متفاوت طرف دیگر داستان اما، نقطه‌ی اشتراک، عدم اختلاف جدی در متن و محتوای تمامی این خودنوشت‌ها است. نکته‌ای که قابل توجه و حائز اهمیت است. تنها چند اختلاف اندک در نقل قول‌های گفتار و نوشتاری مشاهده می‌شود که گاه از سر بی حوصلگی رخ می‌دهد و از این جمله سال تولد این نویسنده‌ی خرمشاهی یزدی است که خود بی هیچ حرفی رفع ابهام کرده است: «اینجانب مهدی آذر یزدی که شناسنامه‌ای به نام مهدی آذر خرمشاهی دارم به روایت صحیحی که پدرم آن را پشت جلد قرآن (رسمی از رسوم شاید فراموش شده‌ی قرن اخیر) همراه با قدری دعاهای مستجاب نشده نوشته است روز دوم [یا سوم] پنجه‌ی (خمسه‌ی مسترقه) سال ۱۳۰۰ شمسی به این دنیای دنی نزل اجلال کرده‌ام...».

بررسی طنز و شوخ طبعی در نامه‌های دوستانه‌ی مهدی آذر یزدی را از مقدمه و سپس متن همین خودنوشت آغاز می‌نماییم؛

«از خود حرف زدن، کار آسان و خوشایندی است و اگر جلوی‌اش را نگیرند به پر حرفی و پر مدّعا‌یی می‌کشد چون احتیاج به مأخذ و مرجع ندارد و همه اش مربوط به نقش حافظه است. ولی نظم و ترتیب دادن اش برای این که قابل چاپ شود یا قابل خواندن، قدری وقت می‌گیرد. ناچار در این وقت کوتاهی که شاید من برای خود مقرر کرده‌ام، چاره‌ای جز سرسری نوشتن نیست. با ترتیب شروع می‌کنم ولی می‌دانم که بی ترتیب می‌شود!» (انجمن آثار، ۲۴:۱۳۸۵ به بعد)

در همین چند سطر، نکته‌هایی نهفته است:

گروه و فرقه‌ی خاصی را مورد خطاب قرار نمی‌دهد اما هر کس چند سطر را از سر دقت و حدّت ذهن مطالعه کند می‌تواند حدس بزند از این گروهی است که «آسان از خود حرف می‌زنند» یا نه و لزوماً «آسان از خود حرف زدن» بد است یا...!

هشدار ی طنز آلود را چاشنی همین چند کلمه می‌کند «اگر جلوی‌اش را نگیرند به پر حرفی و پر مدّعا‌یی می‌کشد...» و باید این هشدار نویسنده‌ی توانا را جدی گرفت، چه بسیارند که جلوی «آسان از خود حرف زدن» را نمی‌گیرند و پرحرفی می‌نمایند و پرمدّعا‌یی پیشه‌ی خود می‌سازند و کم کم این امر بر خود آن‌ها نیز مشتبه می‌شود، نکند خبری هست و خودمان بی خبریم و دلیل می‌آورد «... چون احتیاج به مأخذ و مرجع ندارد و همه اش مربوط به نقش حافظه است.» در این قسمت اخیر دو موضوع را مدّ نظر قرار می‌دهد؛ بدون مرجع و مأخذ نه بنویسیم و نه حرف بزنیم و فرقی هم نمی‌کند نوشته علمی باشد یا تنها از خود حرف زدن. موضوع دیگر نهفته در همین جزء اخیر اشاره‌ی غیر مستقیم به نوشته‌هایی است که پر و پیمان نگارش شده‌اند و مرجع و مأخذی ندارند و این دست نگارش شده‌ها از قضای روزگار کم هم نیستند. هنر آذر را باید در دو سمت دید و مورد دقت قرار داد؛ یکی بیان شیوا و ساده‌ی نصیحتی که رنگ و بوی تجربه‌ی ملموس دارند و دیگر آغشتگی کلام متقن و محکم علمی =

پژوهشی به چاشنی خوش رنگ و طرح طنز و همین نکته خواننده را مجاب می‌کند که طنز آذر نهفته و خاص است. او سرسری نوشتن را مذمت می‌کند، بی ترتیب و شکل و شمایل استاندارد نوشتن را هم بر نمی‌تابد: وقت ندارم! تا بهانه دست کسانی بدهد که می‌خواهند از خود دفاع کنند. دیواری کوتاه و دم دست به نام کمبود وقت داشته باشند.

آذر کسی را مخاطب مستقیم قرار نمی‌دهد، مانند خیلی‌ها دیگران را بی‌دفاع و بی‌تقصیر، آماج حملات بی‌درپی کلامی هم قرار نمی‌دهد اما بدون تعارف حرف هایش را تمام و کمال بر زبان جاری می‌کند. «... ولی باز هم، شهری‌ها، مردم اصلی خرمشاه را دهاتی حساب می‌کنند = و درست هم هست.» اعتراضی ندارد به این که دیگران چه می‌گویند و چگونه همدیگر را مورد خطاب قرار می‌دهند اما گویی در آن تکه‌ی آخر «و درست هم هست.» می‌گوید نوع برخورد، شیوه‌ی درستی نیست اگرچه این گونه هم باشد. دهاتی بودن اگر به عنوان زندگی در ده باشد قطعاً درست است و آذر هم می‌پذیرد اما اگر برداشتی دیگر مد نظر باشد همانی می‌شود که آذر می‌نویسد: «و درست هم هست!»

«خانواده‌ی ما مردم فقیری بودند. این کلمه‌ی «فقیر» را در تهران به مردم نادر می‌گویند، ولی در یزد به گدا می‌گویند؛ و توهین آمیز است. ما نادر بودیم.» کاربرد درست و غلط یک واژه که ریشه‌ای فرهنگی دارد را گوشزد می‌کند، تهران و یزد را خوب می‌شناسد اگرچه برای چندین سال متمادی از هر دو جا و به تناوب فاصله‌ی مکانی داشته است، اما به خود جرأت می‌دهد هر دو واژه را بر مبنای دو فرهنگ گوناگون تعریف می‌نماید و با تلخی و تأکیدی شاید غضب آلوده کلام را این گونه پایان می‌بخشد «... ما نادر بودیم» شاید فقیر بودن را بپذیرد اما گدا بودن را تاب نمی‌آورد اما گویی مورد خطاب کاربرد غلط واژه «فقیر» هم قرار گرفته است که تأکید می‌نماید: «ما نادر بودیم!»

«در کوچه‌ی ما سه حاجی بودند که دو نفرشان پولدار بودند و پدر من، حاجی بی پول بود؛ چون با پول مادرم به مکه رفته بود و همیشه هم بابت آن، سرزنش شده بود. به نظر من آن‌ها اصلاً مستطیع نبودند، ولی خیال می‌کردند همین که خرج رفتن و برگشتن مکه را دارند، مستطیع شده‌اند.» استطاعت برای تشرّف به حج تعریف خاص خود را دارد اما آذر با احتیاط گوشزد می‌کند: «به نظر من آن‌ها اصلاً مستطیع نبودند !!!»

«بازی توی کوچه (اصولاً) ممنوع بود و...» ممنوع بودن بازی در کوچه‌های تنگ و خاکی شهر یزد که نیمه‌ی بیشتر خاطرات همه‌ی ساکنین را به خود اختصاص می‌دهد و حسّی نوستالوژیک را در هر شنونده‌ای ایجاد می‌کند برای کودکی هفت هشت ساله، تلخ و فراموش ناشدنی است و آذر با افزودن کلمه‌ی «اصولاً» با نرمی و لطافتی آمیخته با طنزی که کام هر خواننده و شنونده‌ای را تلخ می‌سازد، فضایی را ترسیم می‌کند تا اگر جایی زبانش به سمت و سوی گلایه کشیده شد مقدمه‌ای منطقی داشته باشد. او برای بیان تلخی‌های زندگی خود در کودکی از دو کار به طور کلی امتناع می‌ورزد؛ بزرگ نمایی و بیان گفته‌هایی خلاف واقع، تصویر سازی‌هایی شبیه فیلم‌های تراژیک که برخی برای بزرگ جلوه دادن هر کاری که احتمالاً هر آدم عادی هم قادر به انجام آن می‌باشد و سرزدن همان کارها با این تصویر سازی که دوران کودکی سراسر رنج و سیاهی داشته‌اند، کوچکترین امکاناتی در دسترس نداشته‌اند، از آن‌ها، چیزی شبیه شقّ القمر می‌باشد و اما آذر با بیان طنز و بغض، یکی پنهان و دیگری آشکار، فضای کودکی خود را آن گونه که هست ترسیم می‌کند و تنها برای بیان شدت تنهایی‌ها و ناداری‌ها به جای چند گونه حرف زدن و بزرگ نمایی تکرار می‌کند، همه جا همین چند جمله آغازگر از خود گفتن او ست و روزگاری که بر او گذشته را با همین چند جمله‌ی تلخ و ناگوار آغاز می‌کند. همین گونه‌ی برخوردی را در این جمله نیز نشان می‌دهد؛ «... مجله و روزنامه و کسب خبرای روز، اصلاً معنا نداشت.»

«من اصلاً متوجه نبودم که ما مردم فقیری هستیم... اولین باری که «حسرت» را تجربه کردم موقعی بود که دیدم پسر خاله‌ی پدرم = روی پشت بام با هم بازی می‌کردیم و هر دو هشت ساله بودیم = چند تا کتاب دارد که من هم

می خواستم و نداشتم. به نظرم ظلمی بزرگ تر نمی‌آمد که آن بچه (که سواد نداشت) آن کتاب‌ها را داشته باشد و من (که سواد داشتم) نداشته باشم. کتاب‌ها گلستان و بوستان سعدی، سیدالانشاء نوظهور و تاریخ معجم چاپ بمبئی بود... شب قضیه را به پدرم گفتم. پدرم گفت: این‌ها به درد ما نمی‌خورد... ما باید به فکر آخرت مان باشیم. شب رفتم توی زیر زمین و ساعت‌ها گریه کردم... « شاید شاهد مثال‌هایی که نقل می‌شود از منظر دید عدله‌ای، حاوی نکات طنز که نقطه‌ی قابل توجه شکل‌گیری همین مقاله است فاقد روح طنز و شوخ طبعی باشد و در جواب باید گفت اگر طنز را وارونه‌انگاری واقعیت‌ها معنا کنیم درست است اما اگر طنز را وارونه بودن هر آن چه باید باشد و نیست بدانیم، طنزی از این تلخ تر وجود ندارد! کودکی با وجود داشتن سواد فاقد کتاب‌هایی باشد که دلخواه اوست و کودکی دیگر و با همان هشت سال سن دارای کتاب‌هایی باشد که در دستان او با چوب و امثالهم هیچ گونه تفاوتی نداشته باشد. البته این اتفاق یک حادثه‌ی میمون و خوش‌آیند برای کودکانی می‌شود که سال‌ها پس از این روزهای تلخ آذر متولد می‌شوند. آذر ندارد در حالی که باید داشته باشد و دچار عقده‌ای خوش‌آیند و در عین حال سرنوشت ساز نه عقده‌هایی مثل خود کم بینی و احساس حقارت و غیره او خود را دچار عقده‌های به نام عقده‌ی کتاب در می‌یابد. همین عقده‌ی کتاب از آذر کتاب دانی فرزانه و نویسنده‌ای یگانه می‌سازد. این عقده شخصیت و کودکی او را تحت الشعاع قرار می‌دهد اما تخریب نمی‌کند. تلخی‌هایی در او باقی می‌ماند اما به نابودی همیشگی او منجر نمی‌شود. آذر اولین و آخرین خواننده‌ی کتاب نیست که با عارضه‌ی ناداری و کج فهمی گرفتار آمده باشد اما آذر بی نظیر و بی رقیب است.

«این درس چهارنفری - که باز گرفتار مسأله‌ی «دهاتی» و «شهری» بودم...» این نقطه‌ای است که دهاتی و شهری را با تمام نخواستن‌ها و نپذیرفتن‌هایی که ناگفته پیداست آذر را آزار می‌داده است در کوتاه ترین فاصله‌ی ممکن با تمام دور بودن می‌نشانند و این گونه بودن را به استهزاء می‌گیرد اما نه قشری را متهم می‌کند و نه گروهی را آزرده و این هنر است. هنری که قابل ستایش است. به راستی اگر آذر قدم در راهی شبیه جمالزاده، آل احمد، چوبک و یا دهخدا می‌گذاشت، اگر شیوه‌ی نگارش بهار را تجربه می‌کرد، چه پیش می‌آمد؟ موفق بود یا نه؟

«اولین باری که به فکر تدارک کتاب برای کودکان افتادم سال ۱۳۳۵ (یعنی در سن ۳۵ سالگی ام) بود. بعضی‌ها از کودکی شروع به نوشتن می‌کنند، ولی من تا هجده سالگی خواندن درست و حسابی را هم بلد نبودم.» او انوار سهیلی را می‌خواند و تصمیم تاریخی یعنی همان آغاز نوشتن برای کودکان را در سر می‌پروراند و جلد اول «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» را در همان سال‌ها و در یک اتاق ۱۲ متری زیر شیروانی با یک لامپای نمره‌ی ده دیوار کوب به رشته‌ی تحریر در می‌آورد. او با شهامتی آمیخته با نگرانی همان گونه که اذعان می‌دارد «نگران بودم کتاب خوبی نشود و مرا مسخره کنند...» کتاب را به کتابخانه‌ی ابن سینا می‌دهد و آن‌ها برای چاپ آن هیچ کمکی به آذر نمی‌کنند، جعفری مدیر و مؤسس انتشارات امیر کبیر کتاب را می‌بیند، می‌شناسد و قبول زحمت می‌کند تا آن را چاپ کند و هشت جلد کتاب «قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب» سالیان سال است در انتشارات امیرکبیر در شمارگانی مناسب تجدید چاپ می‌شود. آذر در ۳۵ سالگی متولد می‌شود و در ۳۵ سالگی هم گریه می‌کند، گریه‌ی آذر که روزگاری برای نداشتن کتاب در زیر زمین خانه‌ی پدری سر داده بود، تکرار می‌شود.

نقطه‌ی اوج طنز و شوخ طبعی آذر در این خود نوشت پیش روی ماست؛ دو سال پیش، مادرم با سرزنش به من می‌گفت: این همه که شب و روز می‌خوانی و می‌نویسی پول هایش کو؟ این هم شد کار که تو پیش گرفته‌ای؟ مادرم تقریباً درست می‌گفت. اگر از همان اول به همان کار رعیتی چسبیده بودم یا به سبزی فروشی یا بقالی و چقالی، خیلی بهتر زندگی می‌کردم؛ ولی نمی‌خواستم. خود کرده را تدبیر نیست، و پشیمان هم نیستم... آذر هم می‌داند چه می‌نویسد و هم می‌داند چه می‌گوید حال این گونه نوشتن چگونه پدیدار می‌شود را باید در روزگار و اطرافیان او جستجو کرد.

برای جلوگیری از اطلاعاتی کلام تنها به بخش‌هایی از این خود نوشت به صورتی گذرا و بدون حاشیه و توضیح

اشاره می‌شود.

«چندی گذشت و در مسافر خانه می‌خوابیدم. تا این که پسر عمویم که در خیابان دلگشا خانه داشت مرا دید و گفت: کجایی؟ گفتم: توی خانه‌ی ابن سینا! گفت: نه، توی خانه‌ی مردم، آدم راحت نیست. بیا خانه‌ی خودمان»
 «... یکی از چیزهایی که شنیده بودم اما ندیده بودم، پشه بند بود. آن‌ها برای این که شب، پشه‌ها ایشان را نگیرد، توی پشه بند می‌خوابیدند؛ ولی من و پدرم آن جا هم توی هوای آزاد می‌خوابیدیم و پشه هم ما را نیش نمی‌زد. به نظرم پشه می‌دادند که خون لطیف تر و پوست نرم و نازک تر کجا است.»
 «من هیچ وقت کار دولتی نداشته‌ام؛ چون مدرک تحصیلی نداشتم و اصلاً راه استخدام شدن را بلد نبودم ازدواج نکردم؛ چون نمی‌توانستم زندگی خانوادگی را اداره کنم و همیشه از بی‌کاری و بی‌پولی می‌ترسیدم. با مردم...»
 «... یکی از دوستان که آن را دیده بود، گفت: «تو چرا همه جا خودت را کوچک و حقیر می‌کنی؟ مردم سعی می‌کنند خودشان را مهم تر جلوه بدهند، آن وقت تو... گفتم: مردم را نمی‌دانم چه می‌کنند، ولی من خودم را کوچک نکرده‌ام؛ من همینم که هستم و نوشته‌ام، و مهم تر از این نیستم. خودم را برای کی مهم تر جلوه بدهم؟ من که با کسی کاری ندارم». همین نوشته‌ی توی دفتر را هم که نوشته بودم، پسر خواهرم که روز تاسوعا، بعد از شش ماه به دیدن‌ام آمده بود، آن را نگاه کرد و گفت: تو باید روضه خوان می‌شدی! چرا وقتی به خودت می‌رسد این قدر مصیبت می‌خوانی؟! گفتم: خب، زندگی من همین جور بوده و هست. ضرورتی ندارد که دروغی با آن مخلوط کنم و خودم را بزرگ تر کنم. بزرگ تر ممکن بود بشوم، ولی نشده‌ام. بگذار اگر کسی از من خوش اش نمی‌آید، نیاید. تازه، همه‌ی مصیبت‌ها را نخوانده‌ام...»

بررسی طنز در نامه‌ها و آثار غیر رسمی / مهدی آذر یزدی

بخش دوم: نامه‌ها

نامه‌های آذر یزدی به دکتر یدالله جلالی پندری (سروربرکوه/۱۳۸۶، «دوست مکاتبه ای»: ۴۳-۴۱)

نامه ۱

«نوروزی که گذشت، هشتاد و سومین نوروز عمر با برکت من بود!... و فرقی هم نمی‌کند، من نوروز را در سال‌های ۵ و ۶ و ۷ سالگی دیده‌ام دیگر هیچ وقت نوروز به سراغ من نیامد. مثل پیری که هیچ وقت نمی‌آید. ۸۲/۲/۲۱»
 ساده و صمیمی، اعجاب آمیز می‌نویسد عمر خود را به گونه‌ای طعنه آمیز یا طنز گونه یا اصلاً به شوخی با برکت می‌داند و همه می‌دانیم معنای عمر با برکت اگر به منافی باشد که نصیب بندگان خدا شده باشد حتی اگر به آذر زیاد هم خوش نگذشته باشد، همین است که مرحوم آذر یزدی پشت سر گذاشت او تمام ۸۸ سال عمر خود را با برکت طی کرد، باید گفت زندگی او سراسر برکت و بزرگواری بود برای همه.
 «هیچ وقت نوروز به سراغ من نیامد. امسال هم نیامد. مثل پیری که هیچ وقت نمی‌آید» این چند خط را کسی نوشته است که بارها از پیری و ناتوانی شاکی بوده است ولی این بار می‌نویسد پیری هیچ وقت به او سر نخواهد زد و این معنایی جز بیداری همیشگی این کودک هشتاد و چند ساله در درون پر تلاطم او ندارد.

نامه ۲

«... دیگر آرزوی کتاب ساختن (!) در هیچ زمینه‌ای را ندارم و اگر هوس بوده تا همین جا بسم است و اگر چند صباح دیگر زنده باشم می‌خواهم غم موجود و پریشانی معدوم را نداشته باشم و فی الواقع، به یک نوع عاقبت به خیری دنیایی رسیده‌ام و شکر گزارم. از دنیای دیگرش هم توقعی ندارم. اگر مرا به بهشت هم ببرند، که حتماً می‌برند، در آن جا هم خواهم گفت من هیچی نمی‌خواهم، نه حور و غلمان و نه ما تشتهیه الانفس و تلذذ الاعین. فقط در آن جا هم یک اتاق سه در چهار خلوت به من بدهند با هفش تا قفسه‌ی کتاب‌های تازه و ندیده! و بقیه‌ی نعم بهشتی را به هر کسی که می‌خواهند بدهند به شرط این که پشت دیوار آن اتاق، بچه‌های بهشتی، فوتبال بازی و

تاپ و توپ نکنند و فاخته هم بالای دیوارش کو کو نخواند همین و بس. ۱۳۸۱/۴/۲»

شاید یکی از معروفترین نوشته‌های خصوصی است که یا همین یک بار نوشته و مثل همان داستان خودنوشت هایش هزاران بار دهان به دهان و نقل به نقل گفته و نوشته شده است یا این که این نخواستن‌های پی در پی را برای خیلی‌ها نوشته باشد. اما آن چه مسلّم و معلوم است این که شوخی بگیریم یا جدی فردی در این جهان می‌زیسته است که جهانی پیچیده در درون او جاری و ساری بوده است و دقیقاً مثل همین‌هایی که نوشته است، چیزی نمی‌خواسته است به جز همان چند موردی که با خواندنش خنده‌ات می‌گیرد و او با جدیت و برای تمامی ثانیه‌های زندگی به دنبال آرامشی بوده است که بنشیند، بخواند و بنویسد و این طنزگونه خواستن‌ها اگر کسی را آزار می‌دهد تنها خودش متوجّه می‌شود و لا غیر.

نامه ۳

«کتاب نام‌های مستعار را از نمایشگاه خریدم... اما این کتاب، وجود مهدی آذر یزدی را اصلاً منکر شده و می‌گوید مهدی آذر یزدی نام مستعار منصور موحد زاده است! و این را در پنج جا تکرار کرده... با این که مأخذ را هم کتاب زندگی و آثار مهدی آذر نام برده، معلوم نیست چه شده که اغلب نام‌های مستعار حقیر را که «الف.مفرد» و «پروفیسور مارچ» در روزنامه‌ی آشفته بود تا عبدالحمید خلخالی را که در تذکره شعرای معاصر بوده، همه را به منصور موحد زاده نسبت داده است!»

طنز، گلایه، اعتراض و خیلی چیزهای دیگر که روح و روانِ پیر مردِ تنها را خدشه دار می‌کند یک جا به نمایش گذاشته می‌شود.

نامه ۴

«... من که تلویزیون ندارم، ولی نمی‌دانم چه می‌کنند. فقط می‌دانم دیگر نه اهل مصاحبه هستم، نه فیلم، نه جشن، نه رفت و آمد. فقط می‌خواهم تا روزی که چشمم از کار نیافتاده، همین کتاب و روزنامه بخوانم و عرش را سیر کنم و بیش از آن چه گذشته، شهرت هم برایم درد سر نسازد ۱۳۸۱/۴/۲۲»

از شهرت گریزان است و برخی برای به دست آوردن همین شهرت هزار جور ترفند به کار می‌بندند و چه راه‌هایی که نمی‌روند!!!

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

نامه ۵

«این فیلم زندگی نامه بنده اصلاً ندیدم... گفتم من تلویزیون ندارم. گفتند خُب بعداً یک کی از فیلم ویدئویی آن را برایت می‌فرستیم. اما تلویزیون من، برفک دارد، آنتن ندارد، کانال دو را هم نمی‌گیرد. سه سال است می‌خواهم یک کسی را بیاورم که آن را میزان کند، ولی مثل همه‌ی کارها این کار را هم نکرده‌ام... این‌ها یک مُشت بر و بچه را آوردند که دوره‌ی بچگی حاجیت را بازی کنند و بعد هم به دوره‌ی زندگی امروز رسید که یک روز تمام مرا به بازی گرفتند(!) و هنوز نمی‌دانم محتوای فیلم و صدای آن چی بوده، فقط می‌بینم دیگران آن را دیده‌اند و توی خیابان به من اشاره می‌کنند و مصیبت «غلط مشهور» بودن هم معلوم است. ۱۳۸۱/۵/۲۸»

از زیاده‌گویی می‌پرهیزد، صاف و پوست‌کنده می‌رود سر اصل مطلب و تو خیال می‌کنی دارد از گفتن فرار می‌کند، حاشیه می‌رود و او همه چیز را آن گونه که هست پیش روی تو می‌گذارد. راست می‌گوید، مصیبت «غلط مشهور» بودن هم که معلوم است!!!

نامه ۶

«کارهای واجب تری دارم... و می‌بینم حال و وضع، یاری نمی‌کند. وقتی نمی‌توانم بیش از یک ساعت روی پا بایستم دیگر جای هیچ غصّه خوردنی باقی نمانده. مادر من در هشتاد سالگی اگر کسی اسم پیری می‌برد به او نفرین می‌کرد! ولی پیری و ناتوانی را باید باور کرد، باید پذیرفت؛ همانطور که مرگ را نمی‌شود نپذیرفت. مرگ چیز بدی

نیست فقط از کار افتادگی و ذلت کشیدن بد است که خدا نصیب هیچ کس نکند. اگر بکنند هم کرده است! من هیچ نگرانی دیگری ندارم... همین که هیچ مسئولیتی ندارم، در مضیقه‌ی مالی هم نیستم و با این که هیچ عضو تنم درست کار نمی‌کند، اما چشمم درست کار می‌کند و برای کتاب خواندن هیچ غصه‌ای ندارم. یعنی آدم می‌تواند این قدر خوشبخت آزاد باشد؟ (۱۳۸۱/۵/۲۸)

حال و وضع یاری نمی‌کند، بیش از یک ساعت نمی‌تواند روی پا بایستد، از کار افتادگی و ذلت کشیدن بدتر از مرگ است، مسئولیتی ندارم، چشمم درست کار می‌کند، پس خوشبخت و آزادم !!!

نامه ۱۰

«... از خواب می‌پریدم و عصبانی می‌شدم. ناچار لامپ مهتابی را برداشتم و یک پاکت پلاستیکی جای میوه هم وسط صَفَه آویزان کردم. حالا این پاکت می‌جنبد و فاخته‌ی احمق خیال می‌کند یک پرنده‌ی مزاحم و خطرناک است و دیگر نمی‌آید این جا «کو کو» بخواند. البته روی تیر چراغ برق کوچه می‌نشیند و آوازش را می‌خواند، ولی قدری دورتر است و صدایش مثل میخ توی گوش آدم نمی‌رود! فروردین ۱۳۸۱»

طنز و شوخ‌طبعی اگرچه به چشم نمی‌آید اما جریان دارد و تو حس می‌کنی اگرچه با حساسیت آن را پیگیری و دنبال نمی‌کنی.

نامه ۱۱

«... اما علت تأخیر در نوشتن این رقیمه‌ی شریفه یک چیز دیگر بود که این نامه، گروگان گرفته شده بود؛ گروگان یک نامه‌ی مفصل که خیال می‌کردم از همه کاری واجب تر است. سه نامه‌ی دیگر را نمی‌توانستم بنویسم مگر این که آن واجب تر را اول بنویسم که دیر نشود... که شورا در نظر دارد یک کوچه‌ی خیابان مانند منشعب از کمربندی به طرف راه آهن را به نام آذر یزدی نامگذاری کند، بنده با این کار مخالف بودم و هستم... می‌خواستم بگویم که اگر این کار یک نوع خیرخواهی است، چون برای من ضرر دارد نکنند و اگر تصور می‌کنند برای من مفید است، بدانند که مفید نیست... گفت تصمیمی است که گرفته شده و برگشت پذیر نیست. دیگر نمی‌دانستم چه بگویم، از نوشتن نامه صرف نظر کردم و رقیمه‌ی شریفه‌ای که برای شما می‌نوشتم از گروگان در آمد (۱۳۸۰/۹/۱۱)»

همه‌ی چیزهایی که تأخیر در نوشتن نامه شده بود شد محتوای همین نامه که شاید قرار بوده چیزهای دیگری محتوای آن را تشکیل دهد و تو می‌خوانی و لذت می‌بری و یادت می‌رود که احتمالاً نگارنده‌ی همین نامه‌ی سراسر توضیح و حاشیه قرار بوده از موضوعی دیگر بگوید و شاید همین اتفاق او را از این که بنشیند و فکر کند چه بنویسد نجات داده است!

نامه ۱۲

«یکی از فتوحات مکیه یا خرمشاهیّه هم این بود که یک روز رفتم اداره پُست... وقتی باز کردم معلوم شد چهل جلد کتاب داستانی است؛ تقریباً برای بچه‌ها با قیمت‌های خیلی گران از طرف شهر کتاب. نمی‌دانم مرا از کجا پیدا کرده اند... جوابی نوشتم که البته خیلی معمولی بود و با این تعارفات اصلاً مناسبی نداشت (۱۳۸۰/۵/۶)»

شوخی شوخی می‌گوید کتاب تقریباً برای کودکان آن هم خیلی گران! جالب تر این که اذعان می‌دارد نمی‌داند او را از کجا پیدا کرده اند این دیگر از آن حرف هاست شوخی کردن هم حد و مرزی دارد، «آذر یزدی» باشی و بگردند تا پیدایت کنند از عجایب است اما برخی از آن‌ها که می‌گویند همه چیز این دنیا مرهون بودن آن‌ها در این جهان است باید می‌گشتند تا «آذر» را پیدا کنند الا اهل دل که چشم بسته محفل و مأوای ساده و صمیمی او را خوب بلد بودند و به یاد داشتند.

نامه‌های مهدی آذر یزدی به محمد رضا سرشار (یزد و یزدی‌ها / ویژه‌ی آذر (خاموشی آذر) ۱۳۸۸: ۷۸-۷۲)

نامه اول

«جناب آقای رهگذر سرشار!... و از نظرهای منصفانه همکاران و دوستان شما نسبت به کارهای دیمی بنده

خوشوقت شدم. نمی‌دانم اگر نظرها بیشتر منفی بود باز هم آن‌ها را منصفانه می‌دانستم یا نه! به هر حال آدمیزاد است و خود پسندی هایش... هر کسی از تأیید شدن یا شناخته شدن خوشحال می‌شود و اگر بی تفاوت باشد با چوب خشک تفاوتی ندارد... ولی تأیید و تشویق ذاتا کارساز است ولو این که بر حق باشد. کما این که بنده به خاطر این که گریه تنبل را ارشاد اجازه چاپ نداد اصلا فلج شدم... و وقتی آدم می‌بیند دستگاهی از تشخیص این که چه چیز به نفع دستگاه است عاجز باشد دچار حیرت و تعجب می‌شود... اگر من اشتباه می‌کنم علتش این است که از روی مزاج خودم طبابت می‌کنم... این روزها کتابی به دستم رسیده... نشانه‌های نوجوان را نوشته‌اند با این شرح: نوجوان موجودی است از نظر بدنی در حال دگرگونی و تحول، از لحاظ عاطفی نابالغ، از جهت تجربه محدود... مستی است هشیار و خوابیده‌ای است بیدار. ای گفتمی! و بنده می‌بینم تمام این نشانی‌ها در من موجود است... این است که اگر قصور و خطایی در انجام وظایف دیده شود باید به نوجوانی‌ام بخشید... و شعبه نفتی محله ما هم نفت نمی‌فروشد. می‌گوید می‌آورند در خانه و در خانه هم نمی‌آورند. آن وقت در ساختمانی که گاز و شوفاژ ندارد و برقش هم مال مردم است و چون حساب نمی‌کنند زیاد مصرف کردندش خجالت دارد و تازه الان خاموش شده و ناچار اتاق یخ می‌کند و سر رشته پر حرفی از دست در می‌رود و بیش از این هم نباید وقت مردم را تلف کرد. می‌خواستیم به تلفن بزنم... ولی نمی‌دانم چرا از تلفن و آسانسور می‌ترسم. چون هیچ وقت با این دو وسیله محشور نبودم و عادت ندارم. ظاهرا این هم از آثار نوجوانی است و بعدا درست می‌شود... ۱۳۷۰/۱۱/۱۹»

هر چه دلش می‌خواهد بر زبان می‌آورد، اما تنها کسانی می‌فهمند که روی صحبت با آنان است و تنها و تنها خودشان می‌دانند و خدای خودشان، این گونه طنز نگاری، به شیوه‌ای که آذر بر می‌گزیند باعث می‌شود مدعی العموم هم نتواند شاکی شود که روی صحبت و کلام تو با این بود یا آن و ظرافتی است این گونه نگارش، به نحوی استفاده از ولو دقت کنید.

نامه دوم

«... و ماشاءالله تعطیلات هم در تقویم ما آن قدر زیاد است که سالی سه چهار ماه تعطیل است. از شمسی و قمری و محرم و رمضان و ایام تاریخی و مذهبی و وطنی و... خوب در آخر نامه تان چیز عجیبی مرقوم بود به نام حق التألیف، مطلبی که بنده راجع به زندگی خودم نوشته بودم و چون هرگز چنین چیز عجیبی ندیدم اول می‌خواستیم باور نکنم و کسی گفت که نه، این سنت مجله است. حالا اگر... و می‌خواستیم بنویسم که حق ندارم چنین ضرری به بودجه مجله بزنم، اعم از این که یک ریال باشد یا یک دلار!... ناگهان دیو طمع کاری بیدار شد و شروع کرد به سخنرانی... راستی که این دیو طمع عجب حرف‌هایی بلد است! وقتی از خواب بیدار شود و به زبان بیاید چنان حکمت و فلسفه می‌بافد که سقراط و ارسطو را شرمند می‌کند... ضمنا این را هم بگویم که آن کتابک گریه تنبل را سرانجا بعد از این که در سوره چغلی شد، مهر کردند و دادند...»

طنز اگر هزار تعریف داشته باشد و تاکنون تمامی محققین اهل فن آن را ارائه داده باشند باید یک تعریف جدید به آن افزود و آن طنز خاصی است که آذر به کار می‌بندد و این را به جد می‌گویم. طنز در کلام نظم و نثر به هر شیوه که به کار گرفته شده است تا این حد پویا و روزآمد نبوده است، آذر آن قدر ساکت و آرام زندگی کرد که در کلام و شیوه‌ی طنز او نیز تأثیر گذاشت.

نامه سوم (نامه‌ای که صفحه‌ی اول آن مفقود شده است)

«... برای این که بعد از من هم آن کسی که کتاب‌های عزیزم را تصرف می‌کند اقلای بداند که آن‌ها از کجا آمده... به هر حال اگر ناشر نفهمیده، آدم نفهمی است و اگر فهمیده و به همین حال کتاب را جلد کرده و به بازار آورده، آدم متقلبی است... به آن کتاب فروش گفتم: این کتاب صد صفحه اشتباه چاپی دارد. این‌ها را نفروشید و همه را به ناشرش پس بدهید. اگر بفروشید فردا همه خریداران آن را پس می‌آورند و اسباب درس می‌شود. تمام منظوم از این پر حرفی این است که آن کتاب فروش جواب داد: برو بابا! ما تا حالا صد تا از این کتاب را دانه دانه فروخته‌ایم و

حتی یک نفر هم پس نیاورده. این مردم کتاب را نمی‌خوانند؛ فقط می‌خرند!»
به هزار راه و بیراه می‌زند تا منظورش را آن گونه که می‌خواهد بیان کند و نه آن گونه که باید، اهل تعارف نیست ولی وقتی سر و کارش با طنز و شوخ‌طبعی می‌افتد احتیاط پیشه می‌کند آن قدر که نمی‌فهمی با تو بود یا با بغل دستی ولی به هر حال خواننده‌ای و خوش‌آمد و از او دلگیر هم نیستی.

نامه‌های مهدی آذر یزدی به امیر کاووس بالازاده (بالازاده، ۱۳۹۰: تمام کتاب)

۱-تصمیم نصح ۷۴/۹/۲۴

«خدمت دوست عزیز لذیذ آقای بالازاده... امروز، یعنی دیروز پریروز... با این که مثلاً پنج ماه است ایشان را ندیده‌ام، کما این که عمداً هیچکس دیگر را هم نمی‌بینم. چرا؟ برای این که اوقاتم تلخ است، از آمدن به یزد پشیمانم و... تصمیم نصح هم گرفته‌ام که بسازم (تصمیم نصح چیزی مانند توبه نصح است که برگشت‌پذیر نیست) و چون اوقاتم تلخ است، تا توی لاک خودم باشم می‌توانم با اوقاتم سازگار باشم، ولی در معاشرت‌ها آدم ناچار است طوری رفتار کند که مثلاً اوقاتش تلخ نیست و این حقه بازی روی دوش ذهنم سربار می‌شود، این است که ترجیح داده‌ام هیچکس را نبینم.»

از اتفاقات جالب و به یاد ماندنی یکی همین احاطه بر عبارات و واژه‌ها است که آذر از آن بی بهره نیست و به خوبی عبارت سازی و عبارت پردازی می‌کند که تنها یک جنبه‌ی آن بوی طنز و شوخ‌طبعی می‌دهد و از این دست اتفاقات کلامی در نوشته‌های غیر رسمی آذر کم نیست.

۲-عادت کردن به هیچ چی ۷۴/۱۱/۱۲

«... مثنوی چاپ پژوهش را هم ندیده بودند و فقط خواسته بودند آن قسمت از نامه مرا که نشر دانش چاپ کرد، خنتی و مطرود و مطعون سازند، ناچار به من نسبت تملق داده‌اند در حالی که خودشان بیشتر به... تملق گفته‌اند و حرف به دهان ایشان گذاشته‌اند که خبر داشتن از چاپ آن مطلب را تکذیب کنند و این در وضعی است که من از چاپ مثنوی... هم بیشتر ایراد گرفته‌ام و غلط‌های آن را متذکر شده‌ام و به همین دلیل نشر دانش حتی از معرفی چند کلمه‌ای چاپ پژوهش هم در فهرست کتاب‌های تازه خودداری کرد. و ای بر جامعه ما که بعضی از اساتید عظام ما چه قدر مانند کاسب‌های بازاری فقط در فکر نگاه داشت منافع خودشان هستند و لاغیر... در یزد هم آسوده نیستیم و وعده سه ساله استنادار باد هوا شد. در تهران هم وعده‌های چهل پنجاه ساله‌ای داشتیم، که اگر فتوحی حاصل شود می‌بریمت پیش خودمان. وقتی در سال ۷۴ فتوح حاصل شد، وعده‌های زبانی باد هوا شد و دلم شکست و همه چیز را رها کردم... این است که حالا با هیچی هم ناراحت نمی‌شوم... گفت: پیدات نیست، کجا هستی، چه می‌کنی، به چه کاری مشغولی؟ گفتم: هیچ چی، در کتابی خوانده‌ام که آدم بعد از اینکه با کم ساخت، بعدش می‌تواند با هیچ هم بسازد و حالا به این مرحله رسیده‌ام. ایشان خندید و گفت: تازه شده‌ای مثل... و در حاشیه نامه اضافه کرده است: حالا چند کلمه هم با خط خوانا بنویسم: خط تحریری سه جور است، یکی نستعلیق، یکی شکسته، یکی هم شکسته بسته که نوشتن آن آسان، ولی خواندنش پناه بر خدا.»

نویسنده که مهدی آذر یزدی نام دارد در حالی که روزگار بر او گذشته را پیش چشم می‌آورد و به همگان یادآور می‌شود آذر چنین بود و چنین زیست برخی طنزهای با کارمی بندد تا ضمن نخراشیدن دل مخاطب برخی ناگفته‌ها را نیز بازگو کند البته او نامه‌ها را صرف شخص مخاطب نمی‌نویسد می‌نویسد که همه بخوانند اما نامه حاوی نام و نشان شخصی خاص و معین است. در جای جای نگارش خود بر اثر کثرت اطلاع و استیلا و به حکایات و قصص احوالات خود را منطبق بر یکی از حکایات معلوم به خواننده ارائه می‌دهد شاید که مؤثر افتد باید هم چنین باشد اما... در بخش پایانی یکی از آن شوخی‌هایی را مطرح می‌کند که نزدیکان آذر می‌دانند وقتی از او سر می‌زد که حال پیرمرد خیلی خوب بود...

۳- تفریح یزدی ۷۴/۱۱/۳۰

« دوست عزیز لذیذ بالا زاده، با سلام و تعارف و این چیزها

حداکثر غرضه من برای اینکه چیزی درباره لغات محلی یزدی روی کاغذ بیاورم، این است که به ضمیمه تقدیم شد. اگر برای منظوری که اشاره فرموده بودید، مناسب افتاد و دوستان پذیرفتند که فبها و گرنه کنار بگذارید و شتر دیدی، ندیدی و جای هیچ دعوا و بزن بزن و این چیزها هم نیست. بنده در دو سه ساعتی که هیچ کار دیگری نداشتم، تفریح خودم را کرده‌ام و یک مثل یزدی هم فرموده است: آدم بیکار چه کار کنه نخچگی بر دیوار کنه (نخچگی یعنی نقشکی).»

تو خود بخوان حدیث مفصل از این مجمل

۴- رنج شیرین کتاب ۷۴/۱۲/۳

«... کسی که اجتماعی نبوده و همیشه سرش توی لاک خودش بوده جز اینکه کار خودش را در تنهایی بکند، کار دیگری نباید بکند، و گرنه آواز دهل از دور هم چیز بدی از آب درمی‌آید. پس اینکه این... نامه را هم با پست عادی فرستادم که نمی‌دانم می‌رسد یا نمی‌رسد و هر دو برای من علی‌السویه است، فقط یکی دو ساعت برای خودم، تفریح کردم... گرچه بچه‌ها بیشتر کتاب می‌خرند... باران، که در اینجا دوام ندارد و رهگذر است، اما در آن ده روز، که سرمای شدید عجیب غریب آمده بود، ۱۷۳ دست و پای شکسته روی برف پیدا شده بود، ناچار باید کفش آجدار پوشید و احتیاط کرد...»

اگرچه آذر دوستان زیادی نداشته است اما هم او خیلی‌ها را دوست می‌داشته و هم خیلی‌ها بی‌شیله پيله و عاشقانه پیرمرد تنها را از صمیم قلب دوست می‌داشته اند و این توضیح برای آن عرض شد که نوع رابطه و شیوه‌ی بیان و نگارش آذر حتی اگر از سر عنوان نامه هم نتوانیم بدانیم که به کدام یک از دوستان یا مخاطبینش نوشته از سیاق و سبک کلام درمی‌یابیم که با این یکی صمیمانه تر بوده است و کم کم این که لا اقل از این یکی به او ناراحتی و آسیبی نرسیده است. نکته‌ی حائز اهمیت در این تغییر سیاق نگارش حرکت از طنز به شوخ طبعی و نوعی شاد و خندان نوشتن است.

۵- پیش‌کسوتی و پس‌کسوتی مهدی آذر ۷۵/۴/۲۶

« اما بعدتر، معلوم شد که شما هم به‌نوعی گرفتار دوستان نادوست هستید و آدم هر قدر می‌خواهد هیچ چی نگویید، نمی‌شود. زمانه سخت بی‌رحم و بی‌عاطفه است و اگر هم حالا بر اثر ازدیاد روزافزون جنس دو پا و فقر منابع، زنده نگهداری قدری شدت پیدا کرده، اما تازگی ندارد... ضمناً در فکر تخفیف مخفیف نباشید. من عادت دارم که وقتی چیزی را می‌خواهم به چند برابر قیمت هم می‌خرم و وقتی نمی‌خواهم، به ثلث قیمت مبادله می‌کنم، در همه چیز صرفه‌جویی می‌کنم، ولی برای کتاب نه. اما دیگر کتاب زیاد نمی‌خرم، فقط بعضی چیزها را خیال می‌کنم واجب است و عادت از سر آدم دست‌بردار نیست. این هم این... و باز به یاد کتاب جامعه و وفا و صفا و این چیزها می‌افتم که «از هر دو نام ماند چو سیم‌رغ و کیمیا»... حیف که چنین فتوحی فقط یک بار حاصل شده، اگر هر روز صبح یک جعبه‌ی مخمل با پنج تا سکه می‌آوردند و تحویل می‌دادند، خیلی عالی بود. همین یک بارش هم خیلی عالی بود. دویست هزار تومان اجر پیش‌کسوتی در نوشتن قصه‌های قرآن ضمیمه قصه‌های خوب، خدا بده برکت. البته جوایز خیلی بزرگ‌تر هم جشنواره داشته که نصیب پس‌کسوت‌ها بوده...»

آذر را با قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب می‌شناسیم و تا همین جا خیلی هم خوب است اما آذر جنبه‌هایی دیگر هم دارد. جنبه‌هایی که می‌تواند ما را حتی در رمز‌گشایی برخی چراهایی که ذهن و افکارمان را، یا آزار می‌دهد و یا دچار ابهام می‌کند یار و همراه باشد.

نامه‌های مهدی آذر یزدی به ایرج افشار (وفایی، ۱۳۹۰: بخش‌هایی از کتاب)

یعنی من کتاب‌ها را برای خواندن و فهمیدن زندگی نوشته‌ام ولی حالا دارم با آن آدم می‌کشم و امیرکبیر وابسته به سازمان تبلیغات اسلامی است و من وابسته به گرسنگی و دارم با صدقه‌ی دیگران زندگی می‌کنم. و این سرگذشت قصه‌های خوب برای بچه‌های خوب است و ما بارگه دادیم تا به قصر ستمکاران چه رسد (همان: ۷۷)

اشاره به این شعر معروف دارد که:

| | |
|---------------------------------------|--|
| فَهْمُ كُرْبَتِي فَايْنَ الْفِرَارِ / | كُنْتُ مِنْ كُرْبَتِي أَفْرَأَ الْيَهْمِ |
| بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان | ما بارگه دایم این رفت ستم بر ما |
| (میرانصاری، ۱۳۷۹: ۹۸) | |

موضوع خوشمزه‌ای که برای من پیش آمد این بود که چند سال بعد به مادر گفتم یک کتاب طب‌اخی نوشته‌ام. گفت خوب بود شولی یزدی [نوعی آش محلی] هم تویش بنویسی! گفتم همین کار را کرده‌ام. گفت بخوان ببینم. شرح مربوط به شولی یزدی را خواندم. مادرم گفت: خوبه، خوبه، شولی را که بیست سی سال خوردی غلط غولوط نوشتی وای به خوراکی‌هایی که هرگز نه ما بلد بودیم بپزیم نه تو هرگز چشیدی!

و بنده که در میان مؤلفان محترم هیچی نبودم چهار پنج کتاب دیگر هم با اسامی عجیباً غریبا ساخته‌ام چه رسد به مؤلفان محترمی که کارشان اصولاً کتاب ساخت است یا سرشان به کلاهشان می‌ارزد و خودشان به دلایلی پشت یک نام مستعار مخفی کرده‌اند. دنیای عجیبی است. نیست؟ ولی خوشمزه هم هست. (وفایی، ۱۳۹۰: ۸۵)

بنده دوره‌ی کتاب را پیش آقای زوار بردم و گفتم این کتاب را نمی‌خواهم. گفتند پس گرفته نمی‌شود [مثنوی استعلامی منظور است]. این است که من هم تصمیم گرفتم درست به اندازه‌ی قیمت آن کاغذ و پاکت و تمبر پست خرج معرفی آن کنم و عجلتاً این نامه ۴ تومنش، بقیه هم قربتاً الی الله مصرف می‌شود... شاید هم این طور بهتر است که آدم مجبور می‌شود بیشتر به خودش برسد و... که انگشتهایم درد گرفت. نزدیک است از تصمیم خرج کردن ۱۸۰۰ تومان صرف نظر کنم. اصلاً بگذارید همین مثنوی نسخه‌ی ناسخه را مردم بخرند و بخوانند و کیف کنند. اگر نمی‌فهمند که حقشان هم هست اگر هم فهمیدند که ببرند به زوار پس بدهند و اگر پس نگرفت چی؟ (همان: ۹۱-۹۰)

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی نتیجه‌گیری:

طنز، در طی ادوار مختلف دچار سه گونه تحول و تغییر شده است. نخست تحول واژه‌ای، دیگر تحول معنایی و سوم تحول کاربردی.

تحول واژه و معنا قطعاً توأم صورت می‌گیرد اما در کاربرد بسته به نگاه و نیاز و انگیزه‌ی طنز پردازان در هر عصر فراز و فرودهایی هر سه جنبه را تحت تأثیر قرار می‌دهد. حرکت از جایگاه فرودین طنز در مقام سخره و استهزاء به جایگاه تنظیم نبض حرکت‌های متفکرانه‌ی جامعه یکی از منزه‌ترین مسیرهایی است که طنز، طنز نویس و طنز نویسی طی کرده است. در هم آمیختن انقلاب‌های فکری و سیاسیون به عوالم ادبی و ذوقی و نیز برخی ناملايمات کشور داری در این پویایی مثبت بی تأثیر نبوده است. اوج این نگاه به طنز و طنزازی را می‌توان از زمان مشروطه تا زمانه‌ی حاضر مشاهده کرد. در هم آمیختن طنز و شوخ طبعی تنها در محیط و مجال دوستانه و محبت آمیز امکان پذیر است و گرنه حرف‌های ناگفته و در دل مانده همیشه مکتوم و مسکوت باقی می‌ماند. در بررسی‌هایی که تاکنون صورت گرفته است هنوز به کتابی که جامع و مانع تمام هر آنچه بر طنز و طنز نویسی رفته است ارائه کند بر نمی‌خوریم. همان چند کتاب موجود اگرچه عمیق و دقیق نگاشته شده است دچار برش‌هایی سلیقه‌ای و محدود به زوایای منحصر است که باعث می‌شود بخش‌هایی از این طرز نگارش در سایه بماند.

بررسی طنز در اخوانیات و نامه نگاری‌ها از حوصله و اندازه‌ی یک مقاله و دو مقاله بیرون است و در کتابی مستقل باید تمامی ابعاد آن بررسی شود اما آنچه مسلم و معلوم است جایگاه ارزنده‌ی اخوانیات برای ارائه‌ی گونه‌ای

از طنز و شوخ طبعی است که در ادبیات رسمی و سبک‌های ادبی قادر به ارائه‌ی آن نخواهیم بود. نامه‌های شخصی افراد اگر با جدیت و مراقبت بررسی و تحلیل شود ناگفته‌های بسیاری از طنز که می‌تواند جایگاه منحصری به این گونه‌ی شوخ طبعی و طبع آزمایی بدهد برملا خواهد شد.

شخصیت انسان‌هایی که ما می‌شناخته‌ایم بدون آن که خدش‌های به جایگاه آنان وارد شود، در هنگام احساس امنیت و ملازمت و مرافقت آنچنان لطیف و دوست داشتنی است که گویی با انسان‌هایی جدید رو در رو می‌شویم. آن چه به عنوان حسرتی ماندگار جمله‌ی پایانی این یادداشت خواهد بود. برافتادن رسم نامه نگاری است. دیگر نامه‌ای نوشته نمی‌شود که بتوان رگه‌هایی از طنز و شوخ طبعی را در آن بررسی و تحلیل کرد اما با ورود به دایره‌ی اخوانیات=عم از نظم و نثر=خواهیم دید بسیاری از کسانی که ما آنان را رجال سیاسی و انسان‌هایی خاص و جدی می‌پنداشتیم آن چنان در دریایی از ذوق و مهربانی غوطه و روند که گاه حسرت می‌خوریم چرا بیشتر نوشته اند یا چرا ما از این گونه نگارش آن تا کنون بی بهره بوده‌ایم.

پی‌نوشت‌ها:

محاضرات:

محاضرات ادباء و محاورات الشعراء و البلاغاء، ابوالقاسم حسین محمد الراغب اصفهانی، ۴ جزء، بیروت: دارالمکتبه الحیاء ۱۹۶۱
Etymology/تیمولوژی

Etymology is the study of the history of [words](#), their origins, and how their form and [meaning](#) have changed over time. By an extension, the term "the etymology of [a word]" means the origin of the particular word. For languages with a long written history, etymologists make use of texts in these languages and texts about the languages to gather knowledge about how words were used during earlier periods of their history and when they entered the languages in question. Etymologists also apply the methods of [comparative linguistics](#) to reconstruct information about languages that are too old for any direct information to be available.
(<http://encyclopedia.thefreedictionary.com/Etymology>)

ترمنولوژی/Terminology

Terminology is the study of terms and their use. Terms are [words](#) and compound words that in specific contexts are given specific meanings, meanings that may deviate from the meaning the same words have in other contexts and in everyday language. The discipline Terminology studies among other things how such terms of art come to be and their interrelationships within a culture. Terminology differs from [lexicography](#) in studying concepts, conceptual systems, and their labels (terms), whereas lexicography study words and their meanings. Terminology is a discipline which systematically studies the labelling or designating of [concepts](#) particular to one or more subject fields or domains of human activity. It does this through research and analysis of terms in context for the purpose of documenting and promoting consistent usage. Terminology can be limited to one or more languages (multilingual terminology, bilingual terminology, and so forth) or may have an [interdisciplinarity](#) focus on the use of terms in different fields.
(<http://encyclopedia.thefreedictionary.com/Terminology>)

ساتیر/Satire

Satire is a [genre](#) of literature, and sometimes [graphic](#) and performing arts, in which vices, follies, abuses, and shortcomings are held up to ridicule, ideally with the intent of shaming individuals, and society itself, into improvement.^[۱] Although satire is usually meant to be funny, its greater purpose is often constructive [social criticism](#), using [wit](#) as a weapon. A common feature of satire is strong [irony](#) or [sarcasm](#)—"in satire, irony is militant"^[۲]—but [parody](#), burlesque, exaggeration,^[۳] juxtaposition, comparison, analogy, and [double entendre](#) are all frequently used in satirical speech and writing. This "militant" irony or sarcasm often professes to approve of (or at least accept as natural) the very things the satirist wishes to attack. Satire is nowadays found in many artistic forms of expression, including literature, plays, commentary, and media such as lyrics.
(<http://encyclopedia.thefreedictionary.com/Satire>)

اتوبیوگرافی/Autobiography

An autobiography (from the [Greek](#), αὐτός-autos self + βίος-bios life + γράφειν-graphein to write) is a self-written account of the life of a person.
(<http://encyclopedia.thefreedictionary.com/Autobiography>)

روایت واپس نگرانه‌ی مثنوی است که یک شخص خاص واقعی از هستی خود می‌کند، آن گاه که این شخص بر زندگی فردی خود و به ویژه بر داستان شخصیت خود تأکید می‌ورزد. اتوبیوگرافی شامل نمونه‌هایی است از جمله: واقع گرا، داستانی، روایت خود گرای تأملی و روایت به صورت سیر روحانی (مدرسی، ۱۳۹۰: ۱۷)

خمسه مستترقه:

ایرانیان در دوره‌ی ساسانیان تقویم دوازده ماه، هر ماه سی شبانه روز، داشتند. تعداد روزهای این تقویم سیصد و شصت و پنج روز بود که به خط آن را «خمسه‌ی مستترقه» می‌گفتند و گاه «پنجه» می‌نامیدند که در آخر اسفند ماه - و در دوره‌های بعد با محاسبه نکردن کیسه در آخر آبان ماه - قرار داشت. این تقویم در دوران اسلامی با نام‌های یزدگردی، فرس و تقویم قدیم ادامه یافت. مردم ایران در دوران کهن این پنج روز را «پنجگ» - یا پنجه - می‌خواندند و دو پنجه‌ی که - کوچک - و مس (مه) - بزرگ - داشتند. در این ایام فروهرها روان درگذشتگان - به دیدار بستگان‌شان می‌آمدند تا برات یا چک ایشان را به دستشان برسانند و کلمه‌ی یاد شده را «تُرُفتگ» یا ترفته می‌نامیدند. چنین بود که «پنجگ مس ترفنگ» به خط و زبان فارسی «پنجه مس تفرته» یا به صورت پیوسته «پنجه‌ی مستترقه» نوشتند. سپس با تصحیف و غلط خوانی آن را «پنجه مستترقه» خواندند و پنجه را به خمسه برگرداند و نیاندیشیدند که «تقویم» و «پنجه» و «گاه‌نبار» چه ربطی به «دزد» و «دزدیده» دارد (برای تفصیل دقیق تر ر. ک. به مقاله‌ی عالمانه‌ی دکتر رحیم رضا زاده ملک در «نامه‌ی انجمن» - فصلنامه‌ی انجمن آثار و مفاخر فرهنگی - سال چهارم، شماره دوم - مسلسل ۱۴ - تابستان ۱۳۸۳ صفحات ۸۸ تا ۱۰۶) (بالا زاده، ۱۳۹۰: ۱۴)

فهرست منابع:

الف / کتاب:

- آرین پور، بیحیی، ۱۳۷۲، *از صبا تا نیما (جلد دوم)*، چاپ چهارم، تهران: زوار
- _____، ۱۳۷۴، *از نیما تا روزگار ما*، تهران: زوار
- آزند (میانداوآبی)، یعقوب، ۱۳۸۸، *تجدد ادبی در دوره مشروطه*، تهران: انجمن قلم ایران
- ابراهیمی، نادر، ۱۳۷۴، *چهل نامه‌ی کوتاه به همسر*، تهران: روزبهان
- اتحادیه، منصوره، ۱۳۸۴، *مراسلات تهران (نامه‌های مباشر میرزا حسین خان مبصر السلطنه از تهران به کاشان)*، تهران: کتاب سیامک
- افشار، ایرج، ۱۳۸۵، *نامه‌های برلن (از بزرگ علوی در دوران اقامت در آلمان)*، تهران: فرزانه
- _____، ۱۳۸۵، *نامه‌های تهران (شامل ۱۵۴ نامه از رجال دوران به سید حسن تقی زاده)*، تهران: فرزانه
- _____، ۲۵۳۶، *نامه‌های قزوینی به تقی زاده*، چاپ دوم، تهران: جاویدان
- _____، ۱۳۸۸، *منشآت شرف الدین علی یزدی*، تهران: فرهنگ ایران زمین
- _____، ۱۳۸۸، *یادداشت‌های قزوینی*، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران
- اقبال آشتیانی، عباس، ۱۳۶۳، *مکاتیب فارسی غزالی (فضائل الانام من رسائل حجه الاسلام)*، تهران: سنایی و طهوری
- انجمن آثار، ۱۳۸۵، *مهدی آذر یزدی (زندگی نامه و خدمات علمی و فرهنگی)*، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی
- انوری، حسن، ۱۳۸۱، *فرهنگ بزرگ سخن*، تهران: سخن
- اورون بایف، عصام الدین و اسرار رحمانوف، ۱۳۷۸، *نامه‌ها و منشآت جامی*، تهران: میراث مکتوب
- باقرزاده (بقا)، علی، ۱۳۹۰، *آب بقا (مجموعه شعر)*، مشهد: سخن گستر
- _____، ۱۳۸۷، *بیست و یک مقاله*، مشهد: سخن گستر
- _____، ۱۳۷۴، *زالال بقا (مجموعه شعر)*، مشهد: پاژ
- _____، ۱۳۸۷، *نامه فرزندگان*، مشهد: سخن گستر
- بالا زاده، امیر کاووس، ۱۳۹۰، *پسر شهزاد (نامه‌ها و گفتارهایی از مهدی آذر یزدی)*، تهران: یزدا
- تویسرکانی، قاسم، ۱۳۸۳، *نامه‌های رشیدالدین وطواط*، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران
- جعفری جزی، مسعود، ۱۳۸۶، *نامه‌های سیمین دانشور و جلال آل احمد (جلد ۴)*، چاپ دوم، تهران: نیلوفر
- جوادی، حسن، ۱۳۸۴، *تاریخ طنز در ایران*، تهران: کاروان
- حلبی، علی اصغر، ۱۳۶۵، *مقدمه‌ای بر طنز و شوخ‌طبعی در ایران*، تهران: بیک ترجمه و نشر
- حوزه هنری، ۱۳۷۵، *زندگی و آثار مهدی آذر یزدی*، تهران: حوزه هنری
- خاقانی، افضل الدین، ۱۳۶۲، *منشآت خاقانی*، تصحیح و تحشیه محمد روشن، چاپ دوم، تهران: کتاب فرزانه

- خرمشاهی، بهاء الدین، ۱۳۸۸، *طنز و تراژدی*، تهران: ناهید
- داعی الاسلام، محمد علی، ۱۳۶۴، *فرهنگ نظام*، چاپ دوم، تهران: دانش
- دوایی، پرویز، ۱۳۹۲، *درخت ارغوان (نامه‌هایی از پراگ)*، چاپ دوم، تهران: جهان کتاب
- دهخدا، علی اکبر، *لغت نامه*، تهران: دانشگاه تهران
- دهباشی، علی، ۱۳۶۸، *نامه‌های جلال (جلد نخست)*، تهران: بزرگمهر
- رستگار فسایی، منصور، ۱۳۷۲، *انواع شعر فارسی*، شیراز: نوید شیراز
- ساعدی، غلامحسین، ۱۳۸۸، *نامه‌های غلامحسین ساعدی به طاهره‌ی کوزه‌گرانی*، تهران: نشر مشکی
- سجادی، جعفر، ۱۳۷۰، *فرهنگ لغات و اصطلاحات و تعبیرات عرفانی*، تهران: طهوری
- شکرانه، اسدالله، ۱۳۸۰، *از حوالی دیروز*، تهران: کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
- غفار زاده، سعید، ۱۳۷۶، *نامه‌های حائری (نهج البصیره)*، ۲ ج، تهران: قلم
- عقیقی، رحیم، ۱۳۹۱، *فرهنگنامه شعری (بر اساس آثار شاعران قرن سوم تا یازدهم)*، چاپ سوم، تهران: سروش
- فروهر، نصرت الله، ۱۳۷۶، *منشآت میبدی (قاضی حسین بن معین الدین میبدی)*، تهران: نقطه
- فره‌وشی، بهرام، ۱۳۸۸، *فرهنگ فارسی به پهلوی*، چاپ چهارم، تهران: دانشگاه تهران
- _____، ۱۳۹۰، *فرهنگ زبان پهلوی*، چاپ ششم، تهران: دانشگاه تهران
- قهرمان، محمد، ۱۳۸۴، *نامه از مهدی اخوان ثالث (م. امید)*، تهران: زمستان
- کهنمویی پور، ژاله، نسرين دخت خطاط، علی افخمی، ۱۳۸۱، *فرهنگ توصیفی نقد ادبی*، تهران: دانشگاه تهران
- محبوب، محمدجعفر، [بی تا]، *سبک خراسانی در شعر فارسی*، تهران: فردوس + جام
- مدرسی، فاطمه، ۱۳۹۰، *فرهنگ توصیفی نقد و نظریه‌های ادبی*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- مسرت، حسین و پیام شمس الدین، *استاد مهدی آذر یزدی (ویژه نامه همایش نکو داشت)*، یزد: ریحانه الرسول، ۱۳۸۳
- موسوی گرمارودی، علی، ۱۳۸۰، *دگر خند*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران
- میر انصاری، علی، ۱۳۷۹، *نامه‌های بهار (ملک الشعرا)*، تهران: سازمان اسناد ملی ایران
- وفایی، محمد افشین و شهریار شاهین دژی، ۱۳۹۰، *نامه‌های خاموشان (نامه‌های ناموران ادبی و ...)*، تهران: سخن
- یغمایی، بدرالدین، ۱۳۸۹، *منشآت قائم مقام فراهانی*، چاپ دوم، تهران: نگاه
- ب: نشریات / ویژه نامه‌ها:**
- رایحه*: (دو هفته نامه خبری)، نکو داشت خادمان قرآن (ویژه نامه آذر یزدی)، سال چهارم، شماره ۵۳، اسفند ۱۳۸۷
- خاتم یزد*: (ضمیمه رایگان ویژه نامه آذر یزدی)، شماره ۲۹۵، بهمن ۱۳۸۵
- خبر نامه*: (نشریه روابط عموم کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان) دوره جدید، سال ۹، ش ۹ و ۱۰ (خرداد و تیر ۱۳۸۸)
- سرو / برکوه*: (ویژه نامه خانواده ایرانی)، نوروز ۱۳۸۶
- کاغذ و باد*: (گاهنامه فرهنگی، هنری، ادبی)، کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان استان یزد، ویژه نامه دومین جشنواره قصه‌گویی منطقه ۶ کانون، آبان ۱۳۸۵
- یزد و یزدی ها*: (فصلنامه) س اول، ش ۲ (تابستان ۱۳۸۸)، خاموشی آذر (ویژه نامه آذر یزدی)

Abstract

Akhavanyat -derived from the Arabian word Akhavan meaning brethren- has been referred to friendly letters written, either in verse or prose, between two people (Encyclopedia:۲۳۸-۲۳۹). Satire and humor had been mostly focused by researchers in literature's formal domains like prose and poetry. Regardless of the satire's meaning evolution and development, less independent study has considered its relation with Akhavanyat. Infinite writers, literary men and politicians over time have written letters through which many interpretations of history, societies, literature and habits and circumstances of the people in past are possible; but since the writers might have never thought of these personal, friendly and informal letters one day be published in books, they have depicted their internal feelings more freely than any other time in a humorous and satiric manner. The freedom of and relief in their imagination have made the writers to write regardless of place, time, formality and censorship and therefore, create some pure moments within the informal literary creations. This article has reviewed the letters by some literati, authors, social and political figures and those with highest governmental status from a satirical and humorous point of view and then will take a deeper look at some parts of friendly letters written by Mehdi Azar-Yazdi.

Keywords: Satire and Humor, Akhavanyat, MehdiAzar-Yazdi

A Study of Satire and Humor in Akhavanyat

(Looking at satire and humor in friendly and informal letters by Mehdi Azar-Yazdi)

Reza Bardestani
M S. Student of Persian Language and Literature
ShahidBeheshti University ۲۰۱۳

دانشگاه شهید بهشتی

انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

هفتمین همایش پژوهش‌های زبان و ادبیات فارسی

www.anjomanfarsi.ir